

آداب و اصول سخنرانی

مولف : استاد علی باپیر

مترجم : رحمن جعفری





آداب و اصول سخنرانی

تألیف:

استاد علی باپیر

ترجمه:

رحمن جعفری

سرشناسه	:	باپیر، علی، ۱۹۶۱ - م.
عنوان و نام پدیدآور	:	آداب و اصول سخنرانی : دست‌گل‌های زیبا و خوش‌بو تقدیم به باغبانان بشریت علما و خطبا و دعوتگران و پیشوایان/ تالیف علی باپیر ؛ ترجمه رحمن جعفری ؛ بازخوانی و ویراستاری بهزاد مولایی.
مشخصات نشر	:	سنندج: ئالای رووناکی، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری	:	۱۰۰ ص.؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ سم.
شابک	:	978-600-95104-9-8
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
موضوع	:	سخنرانی
موضوع	:	سخنوری
شناسه افزوده	:	جعفری، رحمن، ۱۳۶۰ -، مترجم
شناسه افزوده	:	مولائی، بهزاد، ۱۳۶۵ -، ویراستار
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۴ ۴۱۲۹PN ۲ب۲ف/
رده بندی دیویی	:	۵۱/۸۰۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۱۴۹۳۴۸



آداب و اصول سخنرانی

تألیف: استاد علی باپیر

ترجمه: رحمن جعفری

ویراستار: بهزاد مولایی – اسماعیل کس‌نزانی

ناشر: ئالای رووناکی

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۵

تیراژ: ۲۰۰۰

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

شابک: ۸-۹-۹۵۱۰۴-۶۰۰-۹۷۸

مراکز پخش: سنندج پاساژ عزتی انتشارات آراس

تلفن: ۳۳۱۲۸۳۴۱-۰۸۷

سقز کتابفروشی پیام نو [illegible]

تلفن: ۶۲۲۱۰۹۸-۰۸۷۳

ایمیل: arasbooks73@gmail.com

ایمیل: allabook93@yahoo.com

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ﴾ فصلت/٣٣

گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته می‌کند و اعلام می‌دارد که من از زمره‌ی مسلمانان (و منقادان اوامر یزدان) هستم؟

تقدیم به:

سخنرانانی که با راستی و درستی و دلسوزی و آگاهی و مطابق قرآن و سنّت، آشکارا و قاطعانه و شجاعانه مردم را از حقائق اسلام و قوانین شریعت،

آگاه می‌نمایند و قبل از گفتار، اسلام و ارزش‌های اخلاقی را با رفتار خود برای مردم به تصویر می‌کشند.

فهرست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

مقدمه‌ی بهزاد مولائی

هنر سخن گفتن که با وسیله‌ی زبان صورت می‌گیرد یکی از مهم‌ترین و تأثیرگزارترین هنرهای جهان است، با زبان است که هنر شعر و ادب و پند اندیشه به ظهور می‌رسند، هر چند برخی از اندیشمندان راههای سخن گفتن را فراتر از کار زبان می‌دانند بلکه نوشتن و حرکات اعضای بدن را نیز سخن گفته‌اند، اما آن چه در این مهم مورد بحث است سخن با زبان است که مشهورترین آن‌ها است.

این وسیله‌ی هنرنمایی اگر به وسیله‌ی عقل و علم و دل فرماندهی نشود می‌تواند خسارت‌هایی به بار آورد که جبران خسارات آن بسیار مشکل آید، هم چنان که در طول تاریخ اسلام احیای و پویایی هنر از دستاوردهای این دین آسمانی است هنر سخنرانی نیز یکی از مهم‌ترین دستاوردهای اسلام است از بدو بحث رسول خدا ﷺ که با «أقرأ» آغاز شد این هنر رو به سوی پویایی نهاد و قله‌های مرتفعی را در جهان اسلام فتح نمود.

خطبه یا همان سخنرانی یکی از اصول و مبادی رسالت و دعوت اسلامی است و اهمیت دادن به آن در لابه‌لای تمام کتب فقهی و

متون اسلامی هویداست که خطبه در اسلام با متد و روش خاص خویش آغاز و پایانی ویژه دارد و در اسلام به عنوان عبادتی خاص بدان توجه شده است و در اسلام خطبه دادن و خطبه گوش کردن از واجبات است، به همین دلیل این هنر مهم در اسلام مورد توجه و عنایت ویژه‌ای بوده و هست و اگر به اصول و مبانی این هنر در متون اسلامی بپردازیم دهها جلد کتاب می‌توان نوشت؛ کتاب حاضر که دارای ۲۰ اصل اساسی برای یک سخنران است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، مؤلف محترم کتاب از پرداختن به اصول کلیشه‌ای هنر سخنرانی فراتر رفته و به اصول و مبانی مهم یک سخنران پرداخته که فهم نکات کاربردی ایشان برای هر سخنرانی به ویژه علما و اندیشمندان اسلامی الزامی است.

شمولیت ویژگی‌های سخنران موفق از دیدگاه مؤلف یکی دیگر از نکات حائز اهمیت کتاب است برای مثال ایشان به ویژگی‌های عقیدتی، اخلاقی و هنری یک سخنران موفق پرداخته است و این ویژگی مهم کتاب سبب تمایز کتاب حاضر از سایر کتب آئین سخنرانی‌های دیگر می‌شود، چون بیشتر کتاب‌های آئین سخنرانی به نحو سخن گفتن و هنرنمایی کردن در آن پرداخته‌اند و ویژگی‌های دیگر را به باد فراموشی سپرده‌اند و یا در متون اسلامی از ویژگی‌های سخنرانی کمتر [illegible] سخنوران [illegible]ند، اما در کتاب حاضر به طور نسبی سعی بر آن شده است که این چند ویژگی را مورد توجه قرار گیرد.

هر چند جناب شیخ علی باپیر حق ترجمه تمام کتاب‌های خویش را بنده واگذار نمودند اما بنده با کسب اجازه از ایشان به علت کثرت مشغله و ضیق وقت توفیق ترجمه‌ی تمام آثار ایشان را نداشتم و به همین دلیل بر آن شدم که ترجمه‌ی برخی از کتاب‌ها را به دوستان دیگر واگذار نمایم، و برادر و دوست گرامی و ارجمند جناب ماموستا عبدالرحمان جعفری با توجه به علاقه و توانمندی که داشتند اقدام به ترجمه‌ی اثر حاضر را کردند که امیدوارم موفقیت ایشان را در سایر عرصه‌ها شاهد باشیم و از این که در چاپ کتاب تأخیر حاصل شد از اساتید محترم مؤلف و مترجم پوزش می‌طلبیم.

والسلام علی من التبع الحق و الهدی

۹٤/۸/۷

تهران ـ بهزاد مولائی

معرفی کتاب

خواننده‌ی گرامی:

کتاب حاضر متن یکی از سخنرانی‌های اینجانب است که برای جمعی از اساتید خطیب و سخنران در اربیل و حومه‌ی آن ارائه شده است.

پس از پیاده شدن بر روی کاغذ[1]، آن را بررسی نموده و تغییراتی جزئی در آن به وجود آورده و به شکلی که پیش روی شماست در آوردم. امیدوارم این رساله به همراه کتاب «علمای اسلام چه کسانیند و چگونه‌اند؟» همکار خوبی برای اساتید سخنران و مدرّس، از جنبه‌ی چگونگی سخنرانی و تدریس و دعوت کردن باشد و نقش خود را در تأثیرگذاری و مفید بودن خطبه و درس و نصایح ایفا کند.

۱ـ از طرف برادر بزرگوارم (حیدر مظفر) بر روی کاغذ آورده و جناب آقای (زانا حسن بکر) آنرا تایپ نموده است، خداوند جزای خیرشان دهد.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدّمه‌ی مولف

الحمد لله ربّ العالمین و الصلاة و السلام علی رسول الله محمد و آله المهتدین بهداه؛

خداوند بخشنده‌ی مهربان بعد از آن‌که آدم و حوّای همسرش (درود خداوند بر آنان باد) را از یک طرف و ابلیس ملعون را از طرف دیگر به عنوان جزا برای گناه و سرپیچیشان از آسمان و بهشت روانه‌ی زمین کرد، به ایشان اعلام نمود، که از این به بعد برای امرار معاش و ادامه‌ی زندگی خود و فرزندانشان روی زمین، برنامه و راهنمایی مخصوص برایشان ارسال می کند و نیز بشارت داده اگر مطابق برنامه و هدایت خدا حرکت کنند و زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی خود را با شریعت الهی تطبیق دهند، هرگز دچار سرگردانی در دنیا و رسوایی در آخرت نمی‌شوند؛ در همان حال آنان را هُشدار داده، اگر از برنامه‌ی او روی گردان و راه راست را گم کرده و از صراط مستقیم منحرف شوند، دچار زندگی تلخ و تنگنای دنیا و رنج و مشقّت و کور شدن در آخرت می‌شوند؛ آن چنان‌که می فرماید:

﴿ قَالَ ٱهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًۢا ۖ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّى

هُدًى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ أَعْمَىٰ ﴿١٢٤﴾ ﴾ طه/۱۲۴_۱۲۳

«خدا دستور داد: هر دو گروه شما با هم (ای آدم و حوّا و اهریمن !) از بهشت فرو آئید (و در زمین ساکن شوید، و در آنجا) برخی (از فرزندانتان) دشمن برخی دیگر خواهند شد، و هرگاه هدایت و رهنمود من برای شما آمد، هر که از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد * و هر که از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند)، زندگی تنگ (و سخت و گرفته‌ای) خواهد داشت؛ (چون نه به قسمت و نصیب خدادادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصه‌ی قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می‌آوریم.»

بدون شک حکمت خداوند متعال، این‌طور اقتضا نموده است که پیام و برنامه‌های خود را برای راهنمایی انسان و اجنّه به تدریج، همگام با حوادث تاریخ و بر حسب نیاز، همراه پیامبران منتخب خود، نازل کند؛ همان‌طور که می‌فرماید:

﴿ ٱللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ ٱلنَّاسِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ ﴾ حج/۷۵

«خداوند از میان فرشتگان پیام‌آورانی را بر می‌گزینند و هم از میان انسان‌ها پیغمبرانی را چرا که خداوند شنوا و بینا است».

هم‌چنین خداوند علیم و قدیر اعلام نموده است که پس از آمدن پیامبران و بجا آوردن دو وظیفه‌ی بزرگ و اساسی بشارت و انذار، بر مردم اتمام حجّت انجام می‌گیرد و مردم بهانه و پس از آن حجّتی نخواهند داشت، آنجا که می‌فرماید:

﴿ رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴾ نساء/۱۶۵

«ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده رسان، و (کافران را به عقاب) بیم دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم). و خدا چیره حکیم است (و کارهایش از روی قدرت و حکمت انجام می‌پذیرد)».

مسلّم و واضح است که پیامبران خدا وظیفه‌ی بشارت به خوشبختی و سعادت دنیا و سرفرازی و رستگاری قیامت در نتیجه‌ی پیروی‌کردن از شریعت، و انذار و ترساندن از سرگردانی و زندگی پر مشقت در دنیا و رسوایی و رو، سیاهی در قیامت هنگام انحراف و سرپیچی از شریعت را به خوبی انجام داده‌اند و به طور کلی حجّت خدا، بر همه‌ی مردم و یا اکثر آنان به اتمام رسیده و بهانه‌ای در دست مردم باقی نگذاشته و بر آنان اتمام حجّت نموده‌اند.

پیامبر خاتم، محمد ﷺ به حکم علو مرتبت و ختم نبوت، نیز به خوبی و بهتر از همه‌ی پیامبران از پس این وظیفه و رسالت

برآمد، آن چنانکه در خطبه‌ی حجّة الوداع تمام یاران و اصحابش گواهی و شهادت داده‌اند، زمانی که خطاب به آنان فرمود: «ألا هَلْ بَلّغْتُ؟» آیا تبلیغ کردم و رساندم؟ آنان هم گفتند: «اللّهمَّ نَعَم» خداوندا تو را گواه می‌گیریم که تبلیغ کرد، در آنجا پیامبر ﷺ انگشت شهادت را به طرف آسمان بالا برد و سپس به آن مردم که شمارشان از صدهزار نفر بیشتر بود، اشاره نمود و فرمود: «اللّهمَّ فَاشْهَدْ» پروردگارا تو گواه باش!.[1]

البته واضح است که بعد از «محمّد بن عبدالله ﷺ» دروازه‌ی نبوت و وحی بسته شد؛

﴿ مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا ﴾ احزاب/۴۰

«محمّد پدر (نسبی) هیچ یک از مردان شما نبوده بلکه فرستاده‌ی خدا و آخرین پیغمبران است (و رابطه او با شما رابطه نبوّت و رهبری است). و خدا از همه چیز آگاه بوده و هست.»

به همین دلیل مسئولیت مهم تبلیغ پیام و برنامه‌ی خدا و بشارت و انذار مردم بعد از پیامبر خاتم ﷺ وظیفه‌ای است که در وهله‌ی اوّل به عهده‌ی علماء ـ که وارثین حقیقی پیامبران می‌باشند ـ محوّل شده است، دانشمندانی که خداوند حکیم از آنان به عنوان بندگان برگزیده‌ی خود نام برده و این گونه ایشان را معرّفی می‌نماید:

۱ـ طبق روایتی که درصحیح مسلم آمده است.

﴿وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ...﴾ فاطر/۳۲_۳۱

«آنچه از کتاب (قرآن) به تو پیام داده‌ایم، حقّ است، و تصدیق کننده‌ی کتابهای آسمانی پیش از خود است. قطعاً خداوند از (اوضاع) بندگا ن خود کاملاً آگاه (و به احوالشان) بینا است. (ما کتاب‌های پیشین را برای ملّتهای گذشته فرستادیم و) سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیده خود (یعنی امّت محمّدی) عطا کردیم.»

طبق قاعده‌ی «عاقل کسی است که عقل دیگران را کنار عقل خود قرار دهد ـ از تجربه‌ی دیگران استفاده کند ـ» و به سبب آنکه اساتید خطیب و سخنران مسلمانان، برای مردم سخنرانی کرده و با نام خدا و پیامبر خدا ﷺ مردم را نصیحت و راهنمایی می‌کنند، بر تمامی مسلمانان لازم است از تمام جوانب غم‌خوار و دلسوز اساتید معنوی و روحانیون بزرگوار باشند و آنان را پشتیبانی و همکاری کنند، تا از پس این مسئولیّت سنگین و مهم، به خوبی برآیند.

بخشی از انواع همکاری و پشتیبانی‌کردن آن است که با دوراندیشی و دقّت و انتقاد و پیشنهادهای سازنده‌ی خود آنان را غنا بخشند و از هیچ‌گونه پند و سخن نیکو و مفید نسبت به آنان دریغ نورزند، همان طور که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ عصر/۳_۱

«سوگند به زمان * انسانها همه زیانمندند * مگر کسانی که ایمان می‌آورند، و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، و همدیگر را به تمسّک به حقّ (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند، و یکدیگر را به شکیبائی (در تحمّل سختی‌ها و دشواریها و دردها و رنجهائی) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای خدا می‌گردد).»

پیامبر خدا ﷺ هم می‌فرماید:

«الدِّينُ النَّصِيحَةُ، قَالُوا: لِـمَنْ يَـا رَسُـولَ اللهِ؟ قَـالَ: للهِ و لِكِتَابِـهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لأئِمَّةِ الْـمُسْلِمِينَ وَ عَامَّتِهِمْ»[1]

«دین پند و اندرز و نصیحت است، عرض کردند: ای فرستاده‌ی خدا! برای چه کسانی؟ فرمود: برای خدا، قرآن، پیامبر ﷺ، پیشوایان مسلمین[2] و همه‌ی مسلمانان».

در مقابل هم لازم است، سخنرانان بزرگوار با سعه‌ی صدر و گشاده‌رویی و تواضع و قدردانی، دوراندیشی و دقّت‌نظر، نصارع و انتقادهای مردم را ـ به مخصوص اگر از روی دلسوزی بیان شده باشد ـ بپذیرند؛ نباید به خاطر اینکه بالای منبر بوده و برای مردم سخنرانی می‌کنند، خود را از ایشان بهتر و برتر و داناتر و آگاه‌تر دانسته و این گونه گمان برند که نیازی به نصیحت و پند و اندرز و انتقاد و پیشنهاد دیگران ندارند!

---

۱. بخاری و مسلم

۲ـ نصیحت پیشوایان یعنی ارشاد و تذکّر در هنگام ضرورت، یاری دادن در کارهای نیک، بازداشتن از خودمحوری و آگاه ساختن آنان از نیازهای مردم ... . مترجم

زیرا بدون شک این‌گونه نیست که هرکس بالای منبر رفت، حتماً از همه‌ی آنانی که پای منبر نشسته‌اند، بهتر و داناتر باشد و همچنین قرار نیست هرکس به محراب رفته و برای مردم امامت کرد، از همه‌ی آنانی که مأموم او بوده و به او اقتدا می‌کنند، پاک‌تر و به خدا نزدیک‌تر باشد.

عطاالله اسکندری چه زیبا می‌گوید:

«لا تُصَاحِبْ عَالِماً یَرضی عَنْ نَفسِهِ

وَ أَیّ عِلْمٍ لِمَنْ یرضی عَنْ نَفْسِهِ»

با عالمی که از خود راضی و به علم خود مغرور است هم صحبت مشو * کسی که از خود راضی است علم او کدام است؟!

این مقدّمه را با چند سخن ارزنده از علی بن ابیطالب رضی‌الله‌عنه به پایان می‌برم: «مَنْ نَصَّبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ اِمَاماً فَلْیَبْدَأ بِتَعْلِیْمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِیمِ غَیْرِهِ وَ لیکُنْ تَأدِیْبُهُ بِسِیْرَتِه قَبْلَ تأدِیْبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أحَقُّ بِالإجْلال مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِم.»[۱]

«کسی که خود را پیشوا و پیشاهنگ مردم قرار داد، باید قبل از تربیت و تعلیم مردم، به تربیت و تعلیم نفس خود بپردازد و باید قبل از (گفتار) و زبان، مردم را با نیکی سیرت و اخلاق و رفتار پسندیده تعلیم و تربیت نماید و کسی که مشغول تربیت نفس خویش است، به اجلال و اکرام شایسته‌تر است از کسی که سرگرم

۱ ـ نگاه کنید: «سجع الحمام فی حکم الامام» ص ۴۲۰ ، به نقل از کتاب «منهج علی بن ابیطالب فی دعوة إلی الله» دکتر سلیمان بن قاسم العید، ص ۲۶۲ .

تربیت و تعلیم دیگران است، (و خود را فراموش کرده است).[۱]

خداوند متعال با کرم و لطف بی‌پایان خود آگاهی و علم ما را به عنوان دلیل و حجّتی در دست ما بر علیه مردم قرار دهد، نه دلیل مردم بر علیه ما؛ و ما را حجّت و برهان خود و برنامه‌اش در میان مردم قرار دهد، نه باری که بر اسلام سنگینی کرده و بهانه‌ای باشیم در دست مردم بر علیه اسلام!

۱۵ ذی القعده ۱٤۲۷

٦ /۲۰۰٦/۱۲ ـ اربیل

۱ ـ نوشته‌های داخل پرانتز را خودم برای توضیح بیشتر افزوده‌ام. مؤلّف

ما چه کسی هستیم؟[1]

پیش از شروع مطلب مورد نظر، می‌خواهم آشکارا بگویم، به درستی ما اهل علم در هر جایگاه علمی و در هر مرتبه‌ای که باشیم، نیازمندیم هر روز بیشتر و بیشتر، علم و دانش خود را بیافزاییم، زیرا خداوند به پیغمبر خاتم ﷺ، که در میان بشریّت و در میان انبیا عليهم السلام از جنبه‌ی علم و خِبرگی و دانایی از همه سرآمدتر بود، دستور می‌دهد که بگوید:

﴿وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا﴾ طه/١١٤

«بگو: پروردگارا! (در پرتو قرآن) بر دانشم بیفزا (و از قرآن و ابعاد مختلف آن آگاهترم فرما).»

در اینجا کلمه‌ی «ربّ» را به کار برده است، زیرا «ربّ» یعنی صاحب، پروردگار، سرپرست و سرور، پس اگر پیغمبر خدا ﷺ نیازمند این بوده است که خداوند علم و دانش او را بیفزاید، ما به طریق اولی نیازمند بوده و باید همیشه دنبال افزون‌تر نمودن علم و دانش خود باشیم.

مقصودم این است اساتیدی که هر کدام منبری در اختیار دارند، یا اگر از منبر رفتن و سخنرانی کردن منع شده و یا به هر دلیلی این

---

۱ ـ منظور سخنرانان و فضلای خطیب است. (ویراستار)

فرصت برای ایشان فراهم نباشد، محرابی در اختیار داشته یا مدرّس بوده و شاگردانی دارند، یا حداقل در دیار خود، خانواده، اقوام، همسایه‌ها و سایر مردم به ایشان روی آورده و برای حل مشکلات و معضلات زندگی و برای گرفتن جواب سؤالات خود از ایشان کمک می‌گیرند، یقیناً و به تأکید هرکدام از ایشان تا حدّی معلومات و آگاهی دارد، امّا:

﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ یوسف/۷٦

«بالاتر از هر دانائی، داناتری است.»

بالاتر از هر فرزانه‌ای، فرزانه‌تری است (و خدا هم از همه فرزانه‌تر است) و خداوند متعال دارای علم محیط و شامل و همه‌گیر است، و گرنه ما انسان‌ها بعضی مسائل را می‌دانیم و چیزهای زیادی را نمی‌دانیم، شاعر می‌گوید: «عَلِمْتَ شيئاً و غابَتْ عَنكَ أشْياءُ». «چیزی را می‌دانی و چیزهای فراوانی از دید تو پنهانند».

پس من می‌خواهم مسائلی را که از نتیجه‌ی تفکّر و تدبّرم در قرآن و سنّت و تجربه‌ام در مجال کار اسلامی، خطابت، سخنرانی، نوشتن و تدریس بدست آورده‌ام، در اختیار شما عزیزان قرار داده و شما را از آن بهرمند نمایم، یقیناً همه‌ی ما به یکدیگر نیازمندیم، ربّ العالمین هم می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾ مائده/۳۱

«در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید.»

بدون تردید یکی از انواع نیکی این است که فرد آگاهی و معلومات خود را انتشار و آن را در دسترس دیگران قرار دهد، به درستی عاقل کسی است که عقل و علم دیگران را به عقل و علم خود می‌افزاید و علم و عقل خود را به وسیله‌ی آن فربه می‌گرداند و جاهل کسی است که علم و آگاهی خود را کافی دانسته و خود را از دیگران بی‌نیاز می‌پندارد.

بدون تردید امروزه تنها منبری که وجودش ضروری و لازم است و تا حدودی هم برای گفتن سخن حق، سالم مانده و حقایقی که مردم برای دین و دنیا لازم دارند در آن بی‌پرده بیان می‌شود، منبر پیامبر ﷺ یا منبر مساجد می‌باشد و این فقط سخن من نیست؛ بلکه یکی از کمونیست‌ها ـ که برخی از آنان گاهی و تا اندازه‌ای انصاف و وجدان به خرج می‌دهند ـ در هفته‌نامه‌ی «هاوولاتی[1] = همشهری» بعد از آنکه گفته شده بود که سخنرانی خطبا روی منبرها باید محدود شده و زیر نظر اداره‌ی اوقاف کنترل شود و مطالب از پیش تعیین شده عنوان گردد، چند سخن منصفانه نوشته و گفته بود: «تنها منبر مساجد مانده است مطالب مورد نیاز مردم را که به آن دل خوش کرده و مایه‌ی بصیرت و چشم روشنی آنان باشد، ارائه دهد، شما به جای این که منبر مساجد را ببندید، بکوشید در جاهای دیگر نیز منابری را باز کنید که بر آن سخن راست و درست و آزادانه گفته شود!».

---

۱ . یکی از روزنامه‌های اقلیم کردستان است. (ویراستار)

پس حقیقتاً مساجد و منبرهایی که در هر یک از محلّه‌ها و روستاها قرار دارد و مردم با اختیار خود هر هفته در آن جمع شده و این تجمّع را هم عبادت می‌دانند و با رضایت خاطر به سخنان هر یک از اساتید و علما گوش فرا می‌دهند، نعمت بسیار بزرگی است که باید قدرش را دانسته و جایگاهش را حفظ کنیم و از آن استفاده‌ی بهینه ببریم، چون فقط ما مسلمانان از این نعمت ارزنده بهره‌مندیم، دیگران باید پول بدهند تا مردم را جمع کنند، با این وجود هم عدّه‌ای با عدم رضایت حاضر می‌شوند! امّا مردم ما آشکارا جمع شده و در مقابل شما اساتید می‌نشینند، گوش دادن به شما را بر خود واجب و عبادت می‌دانند، شرع هم آنان را مکلّف کرده که باید هوشیار باشند و نباید خود را مشغول کارهای جانبی و بیهوده گردانند و در هنگام خطبه اجازه ندارند با یکدیگر سخن بگویند، حتّی نباید تسبیح هم در دست داشته باشند، چون در روایات آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: ﴿مَنْ مَسَّ الْحِصَى فَقَدْ لَغَى﴾[1]

«هرکس روی شن[2] دست بمالد، لغو (کار بیهوده و عبث) کرده است»

با این کار باعث شده که از فضیلت و خیر مشارکت خود در نماز جمعه بکاهد، لذا لازم است وظیفه‌ی خود را به خوبی بشناسیم

۱ـ به روایت مسلم از ابوهریره رضي الله عنه، الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۱۸، ص۸۱، رقم ۵۹۵۴.

۲ـ در زمان پیامبر ص در مساجد فرش نبود و مردم روی خاک و شن و ماسه‌ی داخل مسجد نماز می‌گذاردند، این حدیث عام است و هر چیزی را که فکر انسان را به خود مشغول کند و از گوش فرادادن به خطبه غا فل گرداند، در بر می‌گیرد. مترجم

بر آن همّت گماریم و از این نعمت به خوبی بهرمند شویم.

مطلبی که به شما تقدیم می‌کنم به این خاطر است که هوشیاری و بصیرتمان را بیافزاید تا با چشمانی باز در این مسیر گام برداریم، که ما به عنوان سخنران و خطیب باید چه کنیم تا سخنان و خطبه‌هایمان کارآیی لازم را داشته باشد و بر قلب و درون مردم تأثیر لازم را بر جای گذاشته و از آن استفاده‌ی بهینه ببرند و از نعمت خطبه و تجمّع مسلمانان در روز جمعه، که پیامبر ﷺ آن را برای مسلمانان عید نامیده است، بیشتر و بهتر بهره‌مند شویم. مطلب مورد نظرم از بیست اصل و قاعده تشکیل شده است:

۱ـ اخلاص و دلسوزی «الإخلاص و النُّصح»[۱]

اولین اصل برای خطیب و سخنران، عبارت است از راستی و درستی و دلسوزی؛ «إخلاص» مصدر باب افعال است، «أخْلَصَ ـ يُخْلِصُ ـ إخْلاصاً» یعنی راست و درستش کرد ـ راست و درستش می‌کند ـ راست و درست کردن؛ اخلاص یعنی انسان کردار خود را برای خدا راست و درست کند، آن را صاف و زلال گرداند و تفاله

۱ـ کلمه‌ی(نصح) با کلمه‌ی (وعظ) فرق دارد، چون موعظه به معنی پند و اندرز است، امّا (نصیحت) هر چند در زبان کُردی و فارسی به جای (وعظ) به کار برده می‌شود، لیکن در عربی به معنی دلسوزی است، کلمه‌ی (نصح) را می‌توان صاف و زلال نیز معنی کرد زیرا «توبةً نَصُوحاً» در آیه‌ی [ٱ ٻ ٻ ٻ پ پ پ] «ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبه خالصانه‌ای بکنید» یعنی توبه‌ای خوب، پاک، صاف و زلال، مشخّص و آشکار است کسی که دلسوز است دلش پاک و صاف می‌باشد. مؤلف

در آن باقی نگذارد، «نُصح» نیز یعنی دلسوزی و غم و اندوه نسبت به مردم.

آری! سخنرانی برای مردم و نصیحت و دعوت آنان به سوی خدا بهترین کردار است، آن چنانکه خداوند پروردگار می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا وَقَالَ إِنَّنِى مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ﴾ فصلت/۳۳

«گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته می‌کند و اعلام می‌دارد که من از زُمره‌ی مسلمانان (و مُنقادان اوامر یزدان) هستم؟»

در این آیه استفهام انکاری بکار برده شده، گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند؟ مقصود این است گفتار هیچ‌کس از گفتار او بهتر نیست. پس خطبه‌ی جمعه که یکی از اقسام دعوت کردن مردم به سوی خدا است، باید:

الف) مخلصانه و با راستی و درستی انجام گیرد و از هرگونه شائبه و اهداف ریاکارانه به دور و پاک باشد، زنگار و ناپاکی‌ها از آن زدوده شود، این جنبه به رابطه‌ی بین سخنران و خدا ﷻ مربوط می‌شود.

ب) جنبه‌ای که به ارتباط خطیب با مخاطبین و مردم مربوط می‌شود، خطبه و سخنرانی باید دلسوزانه و غم‌خوارانه انجام گیرد، زیرا «نصح» در سخنرانی یعنی با دلسوزی و مهربانی و غم‌خواری با مردم سخن گفته و هدف فقط بهره‌مندی ایشان باشد و لا غیر، نباید

هیچ‌گونه انتظار غیر معقولی در مقابل، از آنان داشته باشد. پروردگار متعال در مورد اخلاص می‌فرماید:

﴿فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ﴾ زمر/۲

«خدا را پرستش کن و پرستش خود را سره و خاصّ او گردان.»

واضح است که خداوند در این آیه شخص پیامبر ﷺ را مورد خطاب قرار داده و به او می‌فرماید: «بندگی و عبادت و خشوع و خضوع را خاص خدا گردان و مخلصانه به او روی آور و گوش به فرمان غیر او مباش.»

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ﴾ بیّنه/۵

«در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حق‌گرایانه خدای را بپرستند.»

هم‌چنین در حدیثی که عمر رضی الله عنه بازگو می‌کند و بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند، قبولی عبادات مشروط به اخلاص می‌باشد:

«إِنَّمَا الأعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِىءٍ مَا نَوَى»

«هرکاری را بر اساس نیّت آن پاداش می‌دهند و هرکسی را با نیّتی که کرده است، محاسبه می‌کنند».

منظور از اعمال در این حدیث شریف اعمال صالح و کارهای نیک می‌باشد و گرنه اعمال و کردار بد، گرچه قرین نیّت خیر و خوب نیز باشد باز هم بد است، و نیّت خوب، در عمل بد تأثیری ندارد و آن را تبدیل به نیکی نمی‌کند، پس در این حدیث منظور

اعمال صالح و نیک است که نیّت، شرط قبولی آن می‌باشد. پس اعمال صالح، هر چند به ظاهرخوب هم باشد، امّا اگر مبتنی بر نیّت خیر نباشد یا نیّت و قصد در انجام آن، راست و درست و مخلصانه نباشد، انسان به هیزم‌کشی می‌ماند که در آخر چیزی عایدش نشده و از آن سودی نمی‌برد.

درباره‌ی (نصح) هم پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿الدِّينُ النَّصِيحَةُ﴾ یعنی: «دین دلسوزی است برای مردم» اینجا به این علّت که برای مردم سخنرانی می‌کنیم، می‌گوییم: «دلسوزی برای مردم»، و گرنه پیامبرﷺ دلسوزی را به این شیوه تفسیر کرده‌است، هنگامی که پرسیدند: «لِمَنْ؟» دلسوزی برای چه کسی؟ فرمود:

﴿لِلهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لأئِمَّةِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ عَامَّتِهِمْ﴾[۱]

«برای خدا، قرآن، پیامبر، پیشوایان مسلمین و همه‌ی مسلمانان».

استادان گرامی!

به درستی تا هنگامی که «اخلاص و نصح» در گفتار و کردار انسان بیشتر باشد، نسبت به خدا مخلص‌تر و نسبت به مردم دلسوزتر باشد، گفتارش بهتر جای می‌گیرد، پیشینیان خوب ما چه زیبا گفته‌اند: سخنی که از دل بر آید بر دل نشیند، و اگر گفتار فقط با زبانی باشد، هیچ گاه بر دل نمی‌نشیند اما اگر گفتار از ته دل و از روی دلسوزی باشد یقیناً بر دل می‌نشیند و اثرگذار خواهد بود.

۱ـ به روایت بخاری و مسلم و ترمذی.

۲ـ علم و تخصّص

کسی که برای مسلمانان سخنرانی می‌کند، باید در مسائل دینی عالم و در مسائل مربوط به زندگی متخصّص و ماهر باشد، چون علم و تخصّص با هم متفاوتند، خداوند متعال ذات خود را در قرآن به هر دو صفت توصیف نموده است:

﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا﴾ نساء/۱۳۵

«بی‌گمان خداوند مطّلع (بر ظاهر و باطن مردمان و) آگاه (از نیّات همگان) است.»

«علم» عبارت است از اطلاع و دانایی خداوند به اشیاء، امّا «خبرة» صفت خداوند متعال است درباره‌ی آگاهی و احوال اشخاص، «علم» عبارت است از این که انسان چیزهایی را بداند و از آنها آگاه باشد، امّا «خبرة» آن است که اشخاص و آداب و رسوم را بشناسد و با آنان آشنا باشد.

آری! این که انسان در دین عالم و آگاه و در زندگی ماهر و با آداب و رسوم مردم آشنا باشد، دو صفت است که برای انسان دعوت‌گر بسیار ضروری می‌باشد، که گمان می‌کنم آیه‌ی ۱۰۸ از سوره‌ی یوسف این دو صفت را در خود جای داده است، خداوند ﷻ به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾ یوسف/۱۰۸

«بگو: این راه من است که من با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمره‌ی مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم).»

در این آیه مفعول (دعوت شده و خوانده شده که مردم می‌باشد) حذف شده است، به دلیل اینکه سیاق بر آن دلالت می‌کند، یعنی مردم را به سوی خدا می‌خوانم با بینش و آگاهی از دین خدا و با بینش و آگاهی از اوضاع مردم، عالم به دین خدا هستم، زیرا اگر مردم را به دین خدا دعوت کنی، باید نسبت به مسائل دین عالم باشی، هم‌چنین می‌دانم چه کسانی را و چگونه دعوت می‌کنم، با مردم آشنایی دارم و وضعیتی را که در آن دعوت می‌کنم، به خوبی می‌شناسم و واقع‌نگرانه به قضایا و مسائل می‌نگرم.

(أنا و مَنِ اتَّبَعَنِي) یعنی روش من و پیروان من این است که با بینش و بصیرت و آگاهی، مردم را به سوی خدا می‌خوانیم، (و سبحان الله) منزهی و پاکی مخصوص خداست، اگر ناآگاهانه مردم به سوي او دعوت شوند، (وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ) و من از زمره‌ی مشرکان نیستم، مشرکان با جهل و تقلید کورکورانه پیروی می‌کنند، امّا من و پیروان راستین من با بصیرت و بینش و آگاهی، مردم را به سوی خدا می‌خوانیم.

پس آگاهی از دین، در درجه‌ی اوّل و از همه مهم‌تر، آگاهی و علم به قرآن و سنّت پیامبر ﷺ می‌باشد، امام شافعی: در یکی از

اشعارش، بسیار زیبا گفته است:

كُلُّ الْعُلُومِ سِوَى الْقُرآنِ مشغلة
وَسِوَى الْحَدِيْثِ و الْفِقْهِ فِي الدِّيْنِ
العِلْمُ مَا كَانَ فِيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا
سِوَى ذَلِكَ وَسْوَاسِ الشَّيَاطِيْنِ

«به جز قرآن و حدیث و تفقه در دین، همه‌ی علومی که (به نام دین) از آن سخن می‌گوییم، چیزی جز وسوسه‌ی شیاطین نیست».

مانند «قال الله» و «حدثنا فلان عن فلان» تا به پیامبر ﷺ می‌رسد.

منظور امام شافعی در اینجا علوم شرعی ـ قرآن و سنت پیامبرﷺ ـ می‌باشد، زیرا قرآن با قال الله ﷻ شروع می‌شود و سنت با سلسله‌ی حدّثنا فلان عن فلان تا به پیامبر ﷺ می‌رسد، و هرچه غیر از قرآن و سنّت به اسم دین و به عنوان دین تحویل مردم داده شود، وسوسه‌ی شیاطین است.

به خاطر این که خطیب و سخنران از داستان‌های جعلی و ساختگی به دور بوده و سخنانش تأثیر لازم را داشته باشد، باید آگاهی عمیق از قرآن و سنّت داشته و سخنانش مستدل و مستند به قرآن و سنّت صحیح پیامبر ﷺ باشد، علاوه بر آن به سخنان و نظریات مکتوب دانشمندانی که مورد اعتماد کامل بوده و دارای علم فراوان بوده‌اند استناد کند، نه این‌که هر داستانی را در هر جایی دید به آن اعتماد کرده و به اسم دین آن را تحویل مردم دهد، چون قرار نیست هر چیزی که به عنوان دین نوشته شده است، حتماً راست و

درست باشد. پس اگر با عنوان علم شرعی سخن گفته می‌شود، باید از وحی سرچشمه گرفته باشد، وحی نیز ویژه‌ی پروردگار است که آن را برای پیامبر ﷺ فرستاده است.

منظور از علم و آگاهی برای خطیب و سخنران آن است که از قرآن و سنّت آگاه باشد و الزاماً در گفتارش آیه‌ی قرآن و حدیث پیامبر ﷺ موجود باشد، آن چنان که در صحیح بخاری و مسلم و در سیره‌ی پیامبر ﷺ آمده است که پیامبر ﷺ دفعات فراوان خطبه و گفتاری را، به توضیح سوره‌ای از قرآن اختصاص داده - مثلاً خطبه‌ی روز عید - گاهی فقط سوره‌ی «ق» را تفسیر نموده، یا سوره‌ی «قمر» را تلاوت و تفسیر نموده است، بعضی از یاران و اصحاب پیامبر رضی الله عنهم می‌گویند: فلان سوره را از زبان مبارک پیامبر ﷺ یاد گرفته‌ایم که بالای منبر روز جمعه یا روز عید آن را تلاوت نمود.

لازم است خطبه و سخنرانی، اساساً بر آیه‌های قرآن و سپس احادیث پیامبر ﷺ بنا نهاده شود؛ این به نسبت علم و بینش و آگاهی در دین.

امّا به نسبت علم و آگاهی از مسائل مربوط به زندگی، خطیب در این جنبه نیز باید عالم و آگاه باشد و آن هم آگاهی از اوضاعی است که مردم و مخاطبین او در آن بسر می‌برند، که این هم بسیار لازم و ضروری است، چون سخنران تا مردمی را که برایشان سخنرانی می‌کند، به خوبی نشناسد و واقعیت موجود را درک نکند،

نمی‌داند چه چیزی را برای ایشان بیان کند، شاید چیزی را بیان کند که در واقع درست و خوب باشد، امّا نه تنها برای آنان نفعی در بر نداشته باشد، بلکه به ضرر و زیان آنان تمام شود، بنابراین بسیار مهم است که ـ خطیب ـ با مردمی که زندگی را با آنان به سر می‌برد و با زمان و مکانی که در آن زندگی می کند، آشنا باشد. هم‌چنین باید مبنای فکری و سیاسی و نحوه‌ی تعامل آنان را بشناسد و بداند که از جنبه‌ی عقیدتی و ایمانی چگونه‌اند؟

اگر بر ایمانی راسخ استوار بوده و عقیده‌ی اسلامی را به طور کامل پذیرفته‌اند، مسائل دیگر هم‌چون عبادت را برای آنان بیان نماید، اگر عبادات را به خوبی به جا می‌آورند، نحوه‌ی تعامل و اخلاق و حلال و حرام را برای آنان توضیح دهد و اگر در این زمینه هم مشکلی ندارند، مسائل دیگری را بر حسب نیاز برای آنان بیان کند و ... .

آری! بدون شناخت و اطلاع از مخاطبین، سخنان با واقعیت موجود مطابقت و هم‌خوانی نخواهد داشت، این ویژگی هم بدون محشور بودن با مردم میسّر نمی‌شود. خطیب باید برای سخنرانی آمادگی کامل داشته باشد و به اندازه‌ی کافی و لازم، مسائل مربوط به موضوع مورد نظر را مطالعه نماید و در مورد آن بیندیشد؛ من هر بار برای ادای نماز جمعه به مسجدی می‌روم، می‌بینم عدّه‌ای از خطباء خود را به خوبی برای سخنرانی آماده نکرده‌اند، سخنی را که یک‌بار بیان کرده، در اثنای خطبه چندین مرتبه تکرار می‌کنند، این

روش از جذابیّت و زیبایی خطبه می‌کاهد و مخاطبین و شنوندگان را متنفّر و خسته می‌کند، پس هنگامی که می‌گویم با علم و آگاهی کافی باید سخنرانی کرد، این امر بدون آمادگی کامل متحقّق نمی‌شود، انسان اگر آمادگی کامل نداشته باشد و زمانی مناسب از وقت خود را به خطبه و سخنانش اختصاص ندهد، نمی‌تواند سخنانی مفید، آگاهانه و عالمانه ارائه دهد، چون مطلبی را که می‌خواهد توضیح دهد باید بسیاری از آیات و احادیث مربوطه را مدّ نظر و مورد استناد قرار دهد، سپس باید اطلاع کافی از واقعه و مسأله‌ی مورد نظر داشته باشد، به عنوان مثال خطیب از ماده قانونی می‌کند (آن را نقد یا تحلیل می‌کند)، معقول و منطقی نیست که سخنران متن قانون را مطالعه ننموده و از آن مطلع نباشد، و چشم بسته یا بر اساس سخنان مردم آن را نقد و بررسی نماید. زیرا خداوند متعال ما را از سخن گفتن درباره‌ی چیزی که از آن آگاهی نداریم، نفی می‌نماید:

﴿ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا ﴾ اسراء/۳۶

«از چیزی دنباله‌روی مکن (و درباره‌ی آن سخن مگو) که از آن ناآگاهی. بی‌گمان (انسان در برا بر کارهایی که) چشم و گوش و دل همه (و سایر اعضای دیگر انجا م می‌دهند) مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد.»

۳ـ حکمت و بیان

خداوند متعال ﷻ درباره‌ی داوود عليه السلام در ضمن نعمت‌ها و معجزه‌هایی که به وی بخشیده است، می‌فرماید:

﴿وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْحِكْمَةَ وَفَصْلَ ٱلْخِطَابِ﴾ ص/۲۰

«و بدو فرزانگی و شناخت (امور) دادیم، و قدرت داوری قاطعانه و عادلانه‌اش ارزانی داشتیم.»

حکمت را با معانی گوناگون تعریف کرده‌اند، شاید بهترین آنها عبارتست از: «گفتار و کردار به‌جا و مناسب، شناخت اسرار اشیاء و اصابت در گفتار و کردار» حکیم کسی است که سخن به جا و مناسب می‌گوید و کردار بجا و مناسب انجام می‌دهد.

«فصل الخطاب» یعنی گفتار نیرومند و آشکار و واضح، گفتگویش برای مردم روشن و آشکار باشد، حقیقتاً این مطلب بسیار حائز اهمیت است، خداوند متعال در چند آیه از قرآن می‌فرماید: «بر پیامبران عليهم السلام واجب و ضروری است که دین و برنامه‌ی خدا را واضح و روشن برای مردم بیان نمایند»، به عنوان مثال در سوره‌ی نحل می‌فرماید:

﴿فَهَلْ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ﴾ نحل/۳۵

«مگر بر پیغمبران وظیفه‌ای جز تبلیغ آشکار (و روشن و بی‌پرده

رساندن اوامر کردگار) است؟.»[1]

یعنی مکلّفند آنچه که خداوند بر آنان نازل فرموده است، بسیار روشن و آشکار و قاطعانه، بدون کم و کاستی به مردم ابلاغ نمایند.

گاهی اوقات انسان گمان می‌کند منظور و مقصودی را که در دل دارد و خود آن را به خوبی می‌داند، دیگران هم از آن آگاهند، به همین دلیل به آن مطلب، اشاره‌ای گذرا کرده و سریع از کنارش می‌گذرد، در حالی که شاید مردم آن مطلب را اصلاً ندانسته و کاملاً از آن بی‌خبر باشند و یا آن را واژگون و وارونه فهمیده باشند، به همین دلیل من برادرانه و عاجزانه از اساتید محترم خواهشمندم که تصوّر نکنند چیزی که در ذهن و قلب خودشان تثبیت شده و به خوبی آن را می‌دانند، مردم هم مثل آنان، مطلب مورد نظر را می‌دانند، در نتیجه به یک اشاره بسنده کنند، بلکه باید به خوبی مطالب را برای مخاطبین توضیح داده و تشریح نمایند.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که أم‌المؤمنین عائشه رضی الله عنها می‌فرماید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم همانند شما با عجله و تندتند سخن نمی‌گفت؛ بلکه سخنانش شمرده شمرده بود، و اگرکسی می‌خواست، می‌توانست سخنان ایشان را بشمارد».[2]

۱ـ استفهام انکاری است و منظور این است که وظیفه‌ای دیگر به عهده‌ی آنان نیست، جز تبلیغ آشکار. (مترجم)

۲ـ عن عائشة ل قالت: [إِنَّ رَسُولَ اللهِ ص لَمْ يَكُنْ يَسرِدُ الحَدِيثَ كَسَردِكُم، كَانَ يُحَـدِّثُ حَدِيثاً لَوعَدَّهُ الْعَادُّ لأَحْصَاه] رواه البخاری و مسلم.

آری! سخنران باید سخنانش روشن و واضح باشد و درهم و برهم و آشفته و با عجله سخن نگوید، بلکه هرجا جمله‌ای به اتمام رسید، توقّف نماید تا سخنانش مفهوم باشند و مخاطبین به خوبی آن را فهم کنند، چون در میان مردم استعدادهای گوناگون وجود دارد.

در حدیثی دیگر، که ترمذی روایت می‌کند. عائشه رضي الله عنها می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ رَسُولُ اللهِ يَسرد سَرْدَكُم هذا، و لَكِنَّهُ يَتَكَلَّمُ بِكَلامٍ يُبَيِّنُهُ، فصلٌ، يَحْفِظُهُ مَنْ جَلَسَ إِلَيْهِ﴾

«پیامبر مانند شما که سخنان را ردیف کرده و با عجله و به دنبال هم و پیوسته سخن می‌گویید، نبود، بلکه هنگامی که سخن می‌گفت آنرا روشن و آشکار بیان می‌نمود، [تا جایی که] کسی که نزد ایشان صلی الله علیه و آله و سلم بود سخنان ایشان را حفظ می‌کرد.»

٤ـ تنظیم و ترتیب کلام

یکی دیگر از اصول سخنرانی آنست که سخنران، خطبه و سخنانش را منظّم و مرتّب کند، این هم یک اصل اساسی و بسیار مهم است، می‌بینیم که تمام سوره‌های قرآن ـ مشخّص است که کلام خداوند سبحان در اندازه و شأن خداوند جل جلاله می‌باشد، امّا ما هم باید از قرآن درس بگیریم ـ و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه با یک مقدّمه شروع می‌شود که بسیار واضح است و در آخر با یک نتیجه‌گیری پایان می‌یابد، یعنی درهم و برهم نیست، به عنوان مثال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

﴿حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتٌّ﴾ [1]

«مسلمان بر سایر مسلمانان شش حق دارد»

چرا این گونه تنظیم و دسته‌بندی می کند؟ و چرا حقوق مسلمانان را بر یکدیگر به شش نوع تقسیم می‌کند؟ برای این که ما آن را به خوبی بفهمیم و خوب متوجّه شویم. هم‌چنین می‌فرماید:

﴿اجْتَنِبُوا السَّبعَ الْمُوبِقَاتِ﴾ [2]

«از هفت گناه هلاک کننده (کبیره) بپرهیزید»

سپس آن هفت گناه را یکی‌یکی نام می‌برد: «شرک به خدا، سحر، قتل ناحق و عقوق والدین و ...»

به عنوان نمونه می‌فرماید:

﴿سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللهُ يومَ الْقِيَامَةِ فِي ظِلَّةٍ يَوْمَ لا ظِلَّ إلاَّ ظِلُّهُ إمَامٌ عَادِلٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللهِ...﴾ [3]

«خداوند در روز قیامت، روزی که سایه‌ای به جز سایه‌ی خداوند نیست، هفت تن را در سایه‌ی خود قرار می‌دهد، ۱ـ امام عادل، ۲ـ جوانی که به عبادت خداوند مشغول است و ... .

آری! بسیار مهم است که سخنانت را نظم و ترتیب دهی، در تجاربم برایم ثابت شده اگر سخنران، گفتار و سخنرانی اش (اعمّ از خطبه‌ی جمعه یا عید یا هر مناسبت و درسی دیگر) را سر و سامان

۱ـ به روایت مسلم.

۲ـ به روایت بخاری، مسلم، ابو داود و نسائی.

۳ـ به روایت بخاری و مسلم.

دهد، مقدّمه، اصل، عنوان و نتیجه‌ی بحث مشخص باشد (به شرطی که محتوای کلامش نیکو باشد)، خطبه‌ای مفید واقع شده و مردم به نحو احسن از آن استفاده می‌برند.

گاهی اوقات لازم است که سخنران، گفتارش را دسته‌بندی کرده، سپس انواع آن را مشخص نماید و هم‌چنین نتیجه‌گیری و مطلب پایانی مشخّص باشد و چیزی را که جایگاهش ابتدای کلام است به انتها نبرد و آن چیزی که باید در انتها گفته شود، در ابتدا بیان نکند (تأخیر و تقدیم نابجا در کلام رخ ندهد)، این هم یک اصل اساسی و قابل توجّه است، برای این که سخنانت مثمر ثمر و مفید بوده و مردم آن را به خوبی بفهمند و بپذیرند، البته گاهی اوقات لازم است مطلب مهمی برای تأکید تکرار شود، امّا نباید این کار به عنوان روشی عمومی و همیشگی درآید.

۵- مراعات میزان و اندازه‌ی آگاهی و نیاز مردم

توجّه‌کردن و در نظرگرفتن میزان و درجه‌ی فهم مردم بسیار مهم است، در صحیح بخاری آمده که علی رضي الله عنه می‌فرماید:

﴿حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، أ تُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللهَ وَ رَسُولَهُ؟﴾

«با مردم مطابق سطح فکرشان سخن بگویید، آیا دوست دارید خدا و رسولش تکذیب شوند؟».

زیرا وقتی چیزی به آنان گفته‌شود که برایشان قابل هضم نیست و عقلشان آن را نمی‌پذیرد، می‌گویند: سوگند به خدا این چیز

راست نیست! بنابراین باید هوشیار باشیم و در حدّ و اندازه‌ی عقل و فهم مردم سخن بگوییم، آری! در نظر گرفتن میزان و اندازه‌ی فهم مردم بسیار مهم است، در قرآن آیه‌هایی وجود دارد که اگر برای افرادی با سطح علمی بالا تلاوت و توضیح داده شود، به نحو احسن از آن بهره‌مند می‌شود، امّا اگر همان آیه برای فردی ساده و عادی خوانده شود؛ آن را نمی‌فهمد و متوجّه آن نمی‌شود.

هم‌چنین قسمتی از احادیث پیامبر ﷺ همانند دارو می‌باشد، غذا و خوراک نیست که عموم مردم بتوانند آن را تناول کنند ـ حتّی هرنوع غذا و خوراکی برای همه‌ی مردم مناسب و مفید نیست ـ ما باید بدانیم بعضی از مفاهیم قرآن و سنّت مانند خوراک و بعضی مانند دارو است، به عنوان نمونه آن حدیث پیامبر[1] ﷺ که یک نفر ۹۹ نفر را به قتل رسانده بود و می‌خواست توبه کند، از یکی می‌پرسد: بعد از این همه قتل و کشتار توبه‌ی من پذیرفته می‌شود یا نه؟ او هم جواب می‌دهد: خیر، سرانجام او را هم می‌کُشد و مجموعاً صد نفر را تکمیل می‌کند، سپس نزد دانشمندی می‌رود و به منظور و مقصود توبه نصوح از او می‌پرسد، او هم توضیح می‌دهد که اگر مخلصانه توبه کند، خداوند توبه‌ی او را می‌پذیرد، به شرط آنکه سرزمین گناه و عصیان را ترک کند و به سرزمین پاکان و پارسایان برود، مرد قاتل به نیّت توبه‌ی نصوح و انجام عبادت و خداپرستی عزم سفر کرده و می‌خواهد به دیار پارسایان

۱ـ بخاری و مسلم روایت نموده‌اند.

برود، بعد از طی کردن نیمه‌ی راه، اجل به سراغش می‌آید و می‌میرد، خداوند توبه‌ی او را می‌پذیرد و او را می‌آمرزد.

این حدیث برای کسی که از رحمت خدا مأیوس شده و به دلیل فراوانی گناهان، امید به بخشش خدا را از دست داده است، حکم دارو را دارد این حدیث غذا و خوراک نیست که به همه کس ارزانی شود، در نتیجه مناسب همه جا نیست و در همه جا نباید خوانده شود، زیرا کسی که ده نفر را کُشته و بخواهد توبه کند اگر این حدیث را بشنود، شاید از توبه‌کردن منصرف شده و بگوید: هنوز من به صد نفر نرسیده‌ام، اگر من هم مانند آن شخص صد نفر را کُشتم، توبه می‌کنم. حتّی احادیثی هم که مثل خوراک و غذا هستند مناسب هر کسی نیست، آری! این است معنی حکمت و علم و آگاهی؛ اهمیّت این که می‌گویند انسان باید حکیم و کارشناس و کاردان باشد، در اینجا معلوم می‌شود.

سپس به موازات توجّه‌کردن به میزان و درجه‌ی مردم از جهت فکری، علمی، سیاسی و اجتماعی، مد نظر داشتن نیاز و احتیاجات آنان نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، ما باید بنگریم و ببینیم که مردم به چه چیزهای نیازمندند، نه این که خود چه چیزی را پسندیده و دوست داریم؛ اگر یکی از مأمومین در هر مقام و جایگاه اجتماعی که باشد، تو را عصبانی کند، نباید در خطبه‌ی بعدی خشم خود را بر سر مردم بریزی، بلکه باید بنگری و بدانی آنان نیازمند چه چیزی هستند و چه سخنی را بیش از همه لازم دارند، نه این‌که

خودت چه چیزی را دوست داری یا از چه چیزی متنفری و یا می‌خواهی چه چیزی را بگویی! [سخنران نباید سلیقه‌ای عمل کند، بلکه باید بر اساس نیاز و حکومت، سخنرانی کند]

٦) اولویت‌بندی مطالب (الأهمّ فالمهمّ)[1]

در صحیح بخاری و مسلم آمده است هنگامی که پیامبر ﷺ معاذ بن جبل رضی الله عنه را به یمن فرستاد، به او فرمود: اوّلین چیزی که آنان را به سوی آن دعوت می‌کنی، توحید و یکتاپرستی و بندگی خدا و ایمان به رسالت من است، بعد از پذیرفتن آن، به آنها بگو خداوند در شبانه‌روز پنج نماز را بر آنان فرض و مقرّر فرموده است، بعد از پذیرفتن آن به ایشان ابلاغ کن که خداوند زکات را بر آنان فرض کرده است، از ثروتمندان گرفته شده و به بینوایان داده می‌شود. یعنی قبل از هر چیز ایمان و عقیده به عنوان ریشه و اساس مسلمانی، سپس عبادت و زکات به عنوان ثمره‌ی ایمان و عقیده،

---

۱ ــ امّ المؤمنین عائشه تشریع تدریجی قرآن را این گونه برای ما توصیف می‌کند: [إنّما أنزل أول ما أنزل من القرآن سُورٌ فیها ذکر الجنّة و النّار حتی إذا تاب الناس إلی الاسلام ، نزل الحلال و الحرام، ولو نزل أول شیء لا تشربوا الخمر، ولاتزنوا لقالوا: لا ندع الخمر و لا الزّنا أبداً] «اولین چیزی که از قرآن نازل شد سوره‌هایی بود که در آنها از بهشت و دوزخ بحث شده بود (مسائل عقیدتی، فکری و جهان‌بینی مطرح شده بود)، تا هنگامی که مردم به اسلام روی آوردند آنگاه حلال و حرام نازل شد، اگر اول دفعه، میگساری نکنید و زنا نکنید نازل می‌شد مردم می‌گفتند: نوشیدن شراب و زنا کردن را ابداً ترک نمی‌کنیم.» (مترجم)

زیرا اگر ایمان و عقیده نباشد انسان عبادت نکرده و نماز به جا نمی‌آورد و نمازی هم که بر اساس عقیده و ایمان پایه‌گذاری نشود مقبول نیست، و به جز عبادت، چیز دیگری وجود ندارد که انسان را تشویق و ترغیب به بخشش و انفاق مال کند و در صورتی که انفاق هم خالصانه برای خدا نباشد، از آن بهره‌مند نمی‌شود و سودی نمی‌برد.

۷ـ تجدّد و تازگی مطالب

سخنران باید بکوشد همیشه مطالب تازه و به روز ارائه دهد، یعنی سخنانش ساده و تکراری نباشد، این امر هم ـ همان‌طور که قبلاً گفتم ـ با داشتن آمادگی کامل و مراجعه به منابع، متحقّق می‌شود، چون زمانی که وظیفه‌ی اصلی و اساسی خطیب، سخنرانی است که کاری بس بزرگ و با اهمیّت نیز می‌باشد، باید خود را برای آن به زحمت انداخته و همیشه بکوشد از چیزهای تازه، مطلع شود و معلومات جدید در اختیار مردم قرار دهد، منظور از چیزهای تازه آن است که نباید سخنران فقط بر معلوماتی که خود مردم می‌دانند و شنیده‌اند، بسنده کند، بلکه مردم باید احساس کنند سخنران معلوماتی دارد که خود آنان ندارند. منظورم از معلومات تازه و جدید تنها یک چیز و دو چیز نیست، بلکه لازم است که خطیب هم از جنبه‌ی علوم شرعی، روز به روز قرآن و سنّت را بیشتر و بهتر بفهمد و بر حسب رویدادها و حوادث، احتیاجات روز

و تغییرات زمان و مکان، از آیات قرآن و احادیث نبوی تفسیر و تشریح نو و به روز ارائه دهد، زیرا بدون تردید گرد کُهنگی، قرآن را فرا نمی‌گیرد، آن‌چنان که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿لا یَخْلَقُ عَلَى كَثْرَةِ الرَدِّ﴾

«قرآن هر چند دوباره و تکرار گردد، کهنه و فرسوده نمی‌شود و هم‌چنان تازه و جدید است!»

هم‌چنین لازم است از جنبه‌ی علوم روز اعمّ از فکری، علمی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ...، پیوسته از تغییرات و مسائل اساسی و پر اهمیّت مطّلع و آگاه باشد.

۸ـ اهتمام ویژه به ایمان و عقیده

ما که برای مردم سخنرانی می‌کنیم و می‌خواهیم آگاهی آنان را بیشتر کرده و آنان را پرورش دهیم، لازم است از ریشه و اساس شروع کنیم، پیش از همه چیز ایمان و عقیده‌ی درست اسلامی را برای آنان تفهیم کرده و بیان کنیم، زیرا اگر به اندازه‌ی کافی عقیده و ایمان را فهمیده و در روح و قلبشان جای گیرد، آنان را به پایبندی کامل از احکام اسلامی و منحرف‌نشدن از شریعت ترغیب و تشویق می‌کند.

بنابراین قبل از آنکه از مردم گله‌مند باشیم و سُست بودنشان در عبادت و انجام‌دادن بعضی کردار نادرست در وزن کردن، سنجیدن، تجارت، معامله، خرید و فروش و تعاملات دیگر را مدّ نظر قرار

داده و انتقاد کنیم، لازم است ایمان و عقیده را به آنان بفهمانیم، زیرا تا تصوّرات مردم تغییر نکند تصرّفاتشان تغییر نخواهد کرد، به همین دلیل باید همیشه بکوشیم که دینداری مردم را از پایه و اساس، روشن و راست و درست گردانیم، بعد از آن دیگر کار آسان گشته و زحمت چندانی نمی‌خواهد، چون اگر عقیده و ایمان در دل رسوخ کند به محض آگاهی مردم از حرام‌بودن چیزی، از آن دور شده و مرتکب آن نمی‌شوند و با دانستن اعمال فرض و واجب برای انجام آن اقدام می‌کنند، بیهوده نیست که پیامبر ﷺ سیزده سال تمام در مکّه مشغول یاد دادن و اثبات سه اصل زیر بود:

۱ــ پروردگار را به مردم بشناساند و مردم را بر توحید و یکتاپرستی پرورش دهد که تنها خدا را خالق و معبود و فرمانروا و فریادرس و مالک خود بدانند.

۲ـ ایمان بیاورند به وحی و رسالت، این که خداوند ﷻ برنامه و دستور زندگی را برای مردم فرستاده است.

۳ـ سپس تلاش می کرد به مردم بفهماند روزی خواهد آمد که مورد بازخواست و محاسبه قرار می‌گیرند و در نتیجه به پاداش و جزا و سزای اعمال خود یعنی بهشت یا جهنّم نائل می‌گردند، بعد از آنکه این سه اصل(توحید، نبوّت، معاد) را به مردم فهماند و آن را در دل و ذهن آنان تثبیت کرد، سپس هنگامی که می‌فرمود خداوند متعال فلان چیز را ممنوع و حرام نموده یا فلان چیز را فرض و واجب نموده است، اصلاً دچار زحمت و دردسر نمی‌شد؛ واجبات

را به خوبی انجام می‌دادند و از محرّمات و منهیّات پرهیز می‌کردند.

۹ـ اهتمام به بشارت و آسان‌گیری و اجتناب از ایجاد نفرت و سخت‌گیری

پیامبر ﷺ در حدیثی که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، می‌فرماید:

﴿بَشِّرُوا وَ لا تُنَفِّرُوا وَ يَسِّرُوا وَ لا تُعَسِّرُوا﴾

«بشارت و مژده دهید و ایجاد تنفّر نکنید، آسانگیر باشید و سختگیر نباشید»

بعد از رمضان به سخنرانی استادی بزرگوار گوش می‌دادم، سخنانش به اندازه‌ای بدبینانه بود که مردم بسیار نااُمید و مأیوس شدند، می‌گفت: «هرکس بعد از رمضان غیبتی کرده یا دروغی گفته یا حرامی خورده باشد، او نباید امیدوار یک ذرّه پاداش و اجر از آن همه نماز و تراویح و روزه‌ی رمضان باشد»، حقیقتاً شگفت زده شدم، زیرا این‌گونه نیست!

سپس می‌گفت: «هرکس بعد از رمضان می‌خوارگی کرده باشد، کافر شده است»، این اشتباهی بس بزرگ است، ما باید بسیار هوشیار بوده و فتوای اشتباه و نادرست ندهیم، چون مسلمان با نوشیدن شراب کافر نمی‌شود، بلکه مرتکب گناهی کبیره شده است، سپس مهم است بدانیم که اصل بر بشارت و مژده دادن و تشویق و ترغیب مردم برای خوب‌تر و بهتر شدن است، به خصوص کسی که برای مسلمانان سخنرانی می‌کند، مسلمانانی که دوستان و اولیاء خدا

هستند و به خانه‌ی خدا آمده‌اند، باید آنان را دلخوش کرده و بـرای بهترشدن، آنان را تشویق و ترغیب کنیم، نه آنکه آنـان را مـأیوس و نااُمید کرده، این‌گونه جلوه دهیم که [illegible] و عبـادت خیلی سخت و سنگین است که از عهده‌ی آن بر نمی‌آینـد و انجـام دادن آن سرشار از مشقّت است، بلکه باید آسان‌گیر باشیم و احکـام را در محدوده‌ی شرع برای مردم آسان و ساده گردانیم، البته منظورم این نیست که حرام را برای آنان حلال کنیم، بلکه یک نکته‌ی بسیار مهم و اساسی این است که ما همیشه مژده‌رسان و بشارت‌دهنـده و محـرّک هرچـه بیشـتر مـردم بـه سـوی خداپرسـتی و دینـداری و بهترشدن باشیم، نه این کـه آنـان را از عبـادت مـأیوس و نااُمیـد و پشـیمان و دلسـرد کنـیم، و دیـن را بـرای آنـان امـری ناشـدنی و غیرممکن جلوه دهیم، خودتان خوب می‌دانید کـه عـدّه‌ای جـوان و افراد ناآگاه و ساده هستند که خود را بـا عنـاوین ویـژه نـام‌گـذاری می‌کنند، انسان‌هایی خام، بی‌درک و ناآگاهند که همیشه می‌خواهنـد مسلمانان را دچار مشقّت و زحمت گردانند و اگر بـا فـلان فتـوای سنگین سازش نداشته باشند و کنار نیایند ـ معلوم هم نیست آیا آن فتوا صراط مستقیم الهی است یا نه؟ ـ یا با فـلان مـذهب و فـلان نظر فقهی موافقت نکردند، آشوب و هنگامه‌ای بزرگ به پا می‌کنند! ما باید بسیار هوشیار باشیم که یکی از ویژگی‌های اساسی خطیب و سخنران آن است که بشارت‌دهنده و آسان‌گیر باشد، نه سخت‌گیر و نفرت برانگیز...

۱۰) پرهیز از افراط و تفریط

ما باید بسیار هوشیار باشیم که هنگام خطبه و درس و نصیحت برای مردم مسلمان، توازن و اعتدال را حفظ کنیم و برای آنکه مردم اسلام را ناقص و ناتمام نفهمند، دچار افراط و تفریط یعنی زیاده‌روی و کوتاهی و ضایع‌کردن نشویم، به عنوان مثال بعضی اوقات سخنران بحث عمل خاص یا کار نیک ویژه‌ای می‌کند، آنقدر آن را می‌ستاید که مردم خیال می‌کنند، مسلمانی فقط عبارتست از همان کار و بس، مشخص است که این کار افراط و زیاده‌روی است، بنابراین باید آگاه باشیم، هنگامی‌که از کاری نیک و عملی صالح و پاداشی نیک سخن می‌گوییم، افراط نکنیم، تا آنکه مردم فقط به آن عمل اکتفا نکنند و متقابلاً مواظب باشیم که هنگام بحث از انتقام و جزا و عذاب هم دچار افراط نشویم، همچنین مواظب تفریط و ضایع‌کردن نیز باشیم، یعنی اگر خداوند متعال برای گناهی جزا، یا برای عملی پاداشی مقرّر نموده، دچار تفریط و کوتاهی و ضایع‌کردن نشویم و آن را همان‌طور که خداوند فرموده است، بیان کنیم، یعنی تصوّرات و احساسات و نظرات خود را به آن نیفزاییم، بلکه مسائل شرعی را کامل و بدون تغییر اعلام کنیم.

اساتید بزرگوار! آن چیزی که می‌گویم، نتیجه‌ی تجربه است، به عنوان نمونه از یک سخنران شنیدم که می‌گفت: «عثمان بن عفّان رضي الله عنه تمام قرآن را در یک رکعت نماز شب قرائت نموده است، هم‌چنین

می‌گفت: «ابوحنیفه تمام قرآن را در دو رکعت نماز شب تلاوت نموده است» محض اطلاع شما می‌گویم: این سخن اصل و اساسی نداشته و نادرست است، چون یک شب برای خواندن همه‌ی قرآن کافی نیست، به حقیقت یکی از نعمت‌هایی که خداوند بزرگ در زندان آمریکا نصیب من نمود، آن بود که همه‌ی این چیزها را آزمودم، یعنی به هیچ عنوان شب برای قرائت کامل قرآن کافی نیست، چون اگر خیلی با عجله قرائت شود، هر جزء بیست دقیقه وقت لازم دارد و کمتر از بیست دقیقه نمی‌توان یک جزء قرائت کرد، با این حال باز هم وقت کم آمده و نمی‌توان سی جزء را در یک شب تلاوت نمود، پس چرا باید این مطلب را عنوان کرد که بعداً کسی بگوید: من چگونه در دو رکعت تمام قرآن را ختم کنم! اصلاً به آن شخصیت‌ها نمی‌رسم و در نتیجه از خود متنفّر و بیزار می‌شود، علاوه بر آن، این کار تشویق مردم است برای ارتقای کمّیت بدون کیفیت، زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿لا يَفْقَهُ مَن قَرَأَ القُرآنَ فِي أَقَلّ مِن ثَلاثٍ﴾[1]

«هر کسی که تمام قرآن را در کمتر از سه شبانه‌روز قرائت کند آن را نمی‌فهمد، (چون فرصت تدبّر و تفکّر ندارد)».

و این صحیح است چون اگر در شبانه روز از ده جزء بیشتر تلاوت کند، شتاب ورزیده و در نتیجه همراه با فهم نمی‌باشد،

۱ـ به روایت ابوداود و ترمذی و ابن‌ماجه، و سیوطی آن را صحیح دانسته، بنگر فیض القدیر، ج۶، ص ۵۸۵، حدیث شماره ۹۹۷۸.

اساساً اصحاب و یاران پیامبر ﷺ با این روش قرآن را تلاوت نکرده‌اند، بعضی موقع آیه‌ای را صد مرتبه تکرار نموده‌اند و پیامبر ﷺ نیز گاهی یک آیه یا یک جمله از قرآن را تا صبح تکرار کرده است. منظورم این است مواظب افراط و تفریط باشیم و به محض دیدن هر چیزی در یک کتاب، آنرا بر منبر عنوان نکنیم، چون مردم، به ویژه مردم امروزی هوشیارند، مشهور است که «کاغذ سفید را می‌خوانند!!» تو در حالی که باید قرآن و حدیث را برای آنان توضیح دهی، حکایتی که هیچ ربطی به دین ندارد را برایشان بازگو کرده و به عنوان دین تحویلشان می‌دهی، حکایاتی که اکثراً در قالب افسانه و خرافات می‌باشد، یقیناً این گونه مسائل نه شایستگی بالای منبر را دارد و نه برای مردم مفید است، بلکه برای آنان ضرر نیز به دنبال دارد.

۱۱- اختصار و عدم تکرار، به جز در مواقع ضروری

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿إِنَّ قِصرَ خُطْبَـةِ الرَّجُلِ وَ طُوْلَ صَلاتِهِ مَئِنَّة مِنْ فِقْهٍ﴾[۱]

«کوتاهی گفتار مرد و طولانی‌بودن نمازش علامت تفقُّه و فهم اوست.»

چراکه نماز، راز و نیاز با پروردگار است و بودن در خدمت خداوند کاری بجا و روا است، البتّه در اینجا منظور نماز شب یا

۱- به روایت بخاری.

نمازهایی است که به تنهایی ادا می‌شود وگرنه در نماز جماعت باید وضعیت اهل جماعت را رعایت کرد، پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«هر کس به تنهایی نماز ادا کند هر اندازه که می‌خواهد، آن را طول دهد، امّا اگر برای دیگران امامت کرد نباید نماز را طولانی کند زیرا در میان جماعت افرادی کار دارند، عدّه‌ای مریض و کسانی ناتوان هستند.»[1]

بنابراین باید بکوشیم خطبه و سخنرانی‌هایمان کوتاه، مختصر و مرتب باشد که این نشانه‌ی علم و آگاهی است.

به درستی این فرموده‌ی پیامبر ﷺ بسیار دقیق و بجاست، چون اگر انسان کاملاً آگاه بوده و مقصودی را که می‌خواهد به مردم ابلاغ کند، ابتدا در ذهن خویش به خوبی بررسی کرده باشد، می‌تواند کوتاه، مختصر و مفید بیان نماید، امّا اگر خود به خوبی آن را فهم نکرده و یا در ذهن خود آن را خوب آماده نکرده باشد، از این سخن به آن سخن رفته و توضیحات نابجا می‌دهد، سرانجام خودش خسته شده و مردم هم استفاده‌ای نمی‌برند، البته بعضی اوقات به اقتضای حال و زمان و مکان و مخاطبین، لازم است خطبه طولانی باشد، امّا به طور کلی سخنران نباید سخنانش طولانی باشد. بهترین سخن آن است که کوتاه امّا پرمعنی باشد، هنگامی که مردم هر هفته جمع می‌شوند، خطیب باید طبق برنامه سخنرانی کند و نباید بخواهد تمام آنچه را که در قرآن و سنّت آمده است در یک

۱ـ به روایت بخاری و مسلم.

جمعه ابلاغ کند! بلکه باید مقصود و سخنان و نصایحش را بر چند خطبه جمعه تقسیم کند تا هم مردم سخنان و نصیحت‌هایش را به خوبی بپذیرند و خودش هم خسته نشود و رشته‌ی کلام از دستش خارج نشده و سردرگم نشود[۱].

در مورد نوشتن خطبه نیز ایرادی ندارد که سر تیتر مطالب یادداشت شود، البته آماده‌کردن آن در ذهن بهتر است، امّا نوشتن و خواندن از روی کاغذ کاری موفقیت‌آمیز و درست نیست، چون خطبه با قرائت و تلاوت فرق دارد، خطبه از ریشه‌ی خطاب است یعنی مردم را مخاطب قرار داده و با آنان گفتگو کنی، با این روش مردم بهتر با تو همکاری کرده و رابطه برقرار می‌کنند، بهتر تحت تأثیر قرار گرفته و می‌دانند که آنان را مورد خطاب قرار داده‌ای، امّا اگر از روی نوشته مطلب را بخوانی، می‌گویند به خواندن مطالب مشغول است، امّا خطبه آنست که با مردم گفتگو کنی، آنان را مورد خطاب قرار دهی و توجّه‌ی آنان را به خود جلب کنی و بکوشی که خسته و بی‌حوصله نشده و خوابشان نبرد! تا پایان گفتار، شاداب تو را همراهی کنند و استفاده‌ی کامل برده و بهره‌مند شوند.

۱۲- توضیح مفهوم واژه‌های کلیدی

به حقیقت این اصل را بسیار مهم می‌دانم و آن عبارتست از توضیح و تبیین مفهوم واژه‌های کلیدی و اساسی، یعنی تبیین معنای کلماتی که برای فهمیدن قرآن و سنّت پیامبر ﷺ، اسلام و

مسلمانی همانند کلید هستند. مثلاً کلمه‌ی اسلام، ایمان، تقوی، عبادت، برّ، احسان، و چندین کلمه‌ی دیگر از این قبیل، که اگر خطیب این کلمه‌ها را به خوبی برای مردم تبیین و تفسیر کند، بهتر دین را می‌فهمند، چون بعضی اوقات خطیب می‌گوید: ای مردم با تقوا باشید، تقوا چیز بزرگی است، یا می‌گوید کسی که با تقوا نباشد سزایش این چنین است، در حالی که مردم نمی‌دانند منظور از تقوا چیست؟!

باید تبیین و تفسیر شود که «تقوا» یعنی پرهیز از نافرمانی خدا و رسول خدا ﷺ، یا کلمه‌ی «اله»، من از اساتید بزرگواری شنیده‌ام که کلمه‌ی «اله» را به معنی خدا تفسیر کرده‌اند، گمان می‌برند که «اله» یعنی «الله»، در حالی که این طور نیست و این دو کلمه بسیار با هم تفاوت دارند، «اله» یعنی معبود و پرستش شده، خداوند حکیم، الوهیّت را از غیر الله نفی می‌کند «لا إله إلاّ الله» یعنی غیر از خدا معبود و پرستش شده‌ی دیگری وجود ندارد، خداوند می‌فرماید:

﴿أَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ﴾[1] فرقان/۴۳

«آیا کسی را دیده‌ای که هوی و هوس خود را معبود خویش قرار داده است؟!»

۱ ـ [مَنِ ا تَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ] کسی که هوی و هوس را معبود و خدای خود ساخته است مراد از آرزو پرستی، به فرمان دل گوش کردن، و فرما ن خدا و رسول و رهنمود عقل را رها کردن است.

﴿وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً﴾ مریم/۸۱

«(این گونه افراد) بجز خدا، معبودهائی برای خود برگزیده‌اند.»

«اله» مفرد، «الهین» تثنیه، و «آلهه» جمع است.[۱] اما «الله» نه تثنیه می‌شود و نه جمع، پس «اله» با «الله» متفاوت است.

این مطلب چون با عقیده مرتبط است آن را به عنوان نمونه در اینجا ذکر می‌کنم، وقتی ما می‌گوییم: (لا إلَـهَ إلا الله) یعنی غیر از خدا، معبودی وجود ندارد، من خیلی اوقات شنیده‌ام، استادی گفته است: به غیر از خدا، خدایی وجود ندارد، این اشتباه بزرگی است، چون خداوند حکیم پیامبران علیهم‌السلام را نفرستاده که به مردم ابلاغ کنند، فقط یک ـ الله ـ وجود دارد، چون وجود یک خدا مسئله‌ای واضح و روشن محسوب شده و مورد اتّفاق اکثریّت قریب به اتّفاق بشریّت بوده است. خداوند بخشنده می‌فرماید:

﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ زمر/۳۸

«اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا.»[۱]

بلکه به وسیله پیامبران به مردم ابلاغ نموده، فقط یک معبود وجود دارد که «الله» است، پیامبران مبعوث شده‌اند تا خدایی

---

۱ ـ «لَئِن سَأَلْتَهُمْ ...»: قرآن مردمان را به داوری عقل و حکم وجدان و ندای فطرت می‌برد ، تا ایشان را متوجه کند که «خالقیت» و «قدرت بر سود و زیان» متعلق به ذات پاک یزدان است و بس. دیگران نه خالقند و نه مالک سود و زیا ن. تفسیر نور ــ مترجم .

پرستش شود که مالک و آفریننده و پروردگارِ هستی است و اکثر بشریّت به وجود او اقرار می‌کنند، هم‌چنین بندگی مخصوص او گردد، مسأله مورد نزاع بین پیامبران و دشمنانشان همین بوده است، پیامبران گفته‌اند فقط «الله» باید اله و معبود باشد و فقط او شایستگی پرستش را دارد، کافران گفته‌اند: باید غیرخدا هم معبود و إله بوده و پرستش شود. در نتیجه «اله» یعنی معبود و پرستیده شده. به همین دلیل فرعون به موسی عليه السلام می‌گوید:

﴿قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ شعرا/۲۹

«فرعون گفت: اگر جز مرا به معبودی برگزینی تو را از زمره‌ی زندانیان خواهم کرد»

به وزیران و سران و بزرگان قوم خود نیز می‌گوید:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي﴾ قصص/۳۸

«فرعون گفت: ای سران و بزرگان قوم! من معبودی جز خودم برای شما سراغ ندارم.»

امّا نگفته که من خدا ـ الله ـ هستم، گفته من ـ إله ـ هستم، یا خود را «ربّ» معرفی کرده است.

﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ﴾ نازعات/۲۴

«و گفت: من والاترین معبود شما هستم!»

﴿قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ﴾ طه/۴۹

«(فرعون) گفت: ای موسی! پروردگار شما دو نفر کیست؟»

فرعون نگفت: من خدا هستم، بلکه می‌گفت: من پروردگار هستم، یعنی باید امر و نهی در اختیار من باشد و گفته است: من «اله ـ معبود» هستم یعنی می‌بایست مردم فرمان‌بردار و گوش به فرمان من باشند و من را بزرگ و مقدّس بدانند و از دستور من سرپیچی نکنند، پس تبیین مفاهیم و معانی کلمات کلیدی برای مردم بسیار مهم است تا بهتر وعمیق‌تر اسلام را بفهمند، در زندان آمریکا بعضی از سران رژیم با من بودند، آن چنان که در کتاب «شکنجه و زندان»[1] آمده است، عدّه‌ای از ایشان بعد از آن که معنا و مفهوم کلمه‌ی «دین» را برایشان تبیین کردم خیلی تغییر کردند[2]، به ایشان گفتم در قرآن «دین» در چهار معنی به کار برده شده است:

۱ـ عقاب و پاداش

﴿ مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ﴾ فاتحه/٤

«مالک روز سزا و جزا است.»

۲ـ فرمانبرداری

﴿ أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ ﴾ زمر/٣

«هان! تنها فرمانبرداری و عبادت خالصانه برای خدا است و بس.»

---

۱. این کتاب به نام «پایان شب سیه» توسط استاد بهزاد [illegible] به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

۲ ـ آن موقع این گونه می‌دیدم و احساس می‌کردم، ولی نمی‌دانم بعداً چگونه می‌شود، مؤلف.

﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِۖ﴾ بقره/۱۹۳

«و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین (خالصانه) از آ ن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند).»

۳- برنامه‌ی زندگی

خداوند به پیامبر می‌فرماید:

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ... لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ﴾ کافرون/۱-۶

«بگو: ای کافران! ... آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم!»

﴿مَا كَانَ لِيَأۡخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ ٱلۡمَلِكِ﴾ یوسف/۷۶

«چرا که یوسف طبق آئین شاه مصر که فردی کافر بود[1] نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند.»

به همین خاطر به برادرانش گفت: با او چه کار کنم؟ گفتند: جزای او این است که او را به عنوان گروگان نزد خود بازداشت کنی و یا او را بنده و عبد خود گردانی، چون در دین یعقوب جزای کسی که دزدی می‌کرد این بود که باید به عنوان گروگان و یا برده و خدمتگزار به صاحب مال مسروقه بازداشت [illegible] مشخص است

۱ـ گویا در قانون مصرآن زمان، جزای دزد، زدن او و أخذ غرامت معادل دو برا بر اشیاء مسروقه از وی بوده است. مترجم

که یوسف عليه السلام ـ طبق قانون پادشاه کار می‌کرد ـ در اینجا می‌دانست طبق قانون و دین و برنامه‌ی پادشاه نمی‌تواند برادرش (بنیامین) را پیش خود نگهدارد، امّا طبق دین یعقوب عليه السلام می‌توانست، به همین دلیل آنان را مخیّر کرد و گفت: جزای کسی

که دزدی کرده باشد در دین شما چیست؟!

﴿قَالُواْ جَزَٰٓؤُهُۥ مَن وُجِدَ فِي رَحۡلِهِۦ فَهُوَ جَزَٰٓؤُهُۥۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ یوسف/۷۵

«(برادران یوسف) گفتند: سزای آن (کسی که دزدی کرده باشد، این است که) هرکس آن پیمانه در بارش یافته شود، خودش (بنده و گروگان به) سزای آن گردد. (آری!) ما این چنین، ستمکاران را کیفر می‌دهیم».

در حال حاضر اکثر مردم نمی‌دانند که دین یعنی برنامه‌ی زندگی، نمی‌دانند، کمونیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم، دین می‌باشند، هر کس از هر چیزی پیروی و دنباله‌روی کند دینش خواهد بود، بلکه دین را پیوند میان انسان و خدا می‌پندارند، یعنی فقط جنبه‌ی روحی آن را می‌شناسند و نمی‌دانند که دین یعنی برنامه‌ی زندگی.

۴- اسلام

آن‌چنانکه خداوند علیم می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ آل‌عمران/۱۹

«بی‌گمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه خدا اسلام (یعنی

خالصانه تسلیم فرمان الله شدن) است».

اگر مردم بدانند دین ـ برنامه‌ی زندگی ـ پسندیده در پیشگاه خدا تنها اسلام است، پیرو مکاتب فکری بشری نشده و آنها را بر نمی‌گزینند و هر روز به قبله‌ای رو نمی‌کنند و از کعبهٔالله رویگردان نمی‌شوند.

حقیقتاً این واژه‌های کلیدی بسیار حائز اهمیّت هستند که ما مفاهیم و معانیش را برای مردم تبیین کنیم، نه این که فقط به مردم بگوییم با تقوا باشید، از دین مقدّس و مبارک اسلام پیروی کنید، که نیکو و خوب است؛ کلمه‌ی مقدّس را برای دین اصلاً استعمال نکنید چون آنگاه مردم به عنوان تبرّک و تقدّس محض به اسلام نگاه می‌کنند، بلکه باید گفت آیین راست و حق اسلام، خداوند نفرموده دین من مقدّس است؛ یعنی اصلاً کلمه‌ی مقدّس را برای دین به کار نبرده است، بلکه آن را دین حق (دین الحق)، برنامه‌ی خدا (دین الله)، دین پایدار(دیناً قیِّماً)، دین کامل و راست و پا برجا معرفی نموده است.

بنابراین لازم است ما هم از کلمات و تعابیری استفاده کنیم که خداوند متعال به کار برده است تا مردم از اسلام، برداشت نادرست نکنند و این‌گونه گمان کنند که دین اسلام فقط چیزی متبرّک و مقدّس است و پیروی کردن از هر برنامه‌ی دیگری اشکالی ندارد!

۱۳ـ نمایاندن حقیقت فراگیری و کمال اسلام

به درستی آشکار کردن این حقیقت که اسلام برنامه‌ای فراگیـر و جامع برای زندگی است، در این عصر و زمان از طرف اساتید و سخنرانان بسیار مهم است، چون در نظر مردم مفهوم و معنای دین محدود شده است؛ متأسفانه بسیاری از آداب و رسوم و فرهنگ غرب در جامعه‌ی ما مرسوم شده است، در اروپا آیین مسیحیت حتی قبل از تحریف هم توان این را نداشت که زندگی مردم را سر و سامان دهد، چون هنگامی که خداوند ﷻ عیسی ﷵ را فرستاد و انجیل را بر او نازل نمود، برای این نبود که برنامه‌ی جامع و فراگیر زندگی باشد، بلکه آن را فرستاد تا همراه تورات برنامه‌ی زندگی باشد، آن‌چنان که می‌فرماید:

﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾ آل‌عمران/۵۰

«و (من پیغمبریم که) تصدیق کننده‌ی آن چیزی هستم که پیش از من از تورات بوده است و (آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهائی را که (بر اثر ستم و گناه) بر شما حرام شده است (به عنوان تخفیفی از سوی خدا) برایتان حلال کنم.»

انجیل برخی تعدیل و تغییر و دگرگونی را در تورات به وجود آورد، یا زیاده‌روی‌هایی را که یهودیان به وجود آورده بودند حذف نمود و اساساً نصرانیّت برنامه‌ای جامع برای سر و سامان دادن به

زندگی بشریّت نبود، علیرغم این، تحریف هم در آن به وجود آوردند و این طور جلوه دادند که دین فقط عبارتست از ارتباط و

پیوند میان خدا و انسان و بس، متأسفانه امروزه سکولارها با انواع و اقسام گوناگونشان و در رده‌ها و جایگاه‌های مختلف، حتّی آنانی که ادّعای آگاهی و علم دارند، فهمشان از اسلام فهمی کلیساگونه است (می‌پندارند اسلام و مسیحیت همگون هستند) در حالی که اسلام از آن مفهوم و تعریفی که دین را از دولت و شریعت را از سیاست جدا می‌داند، بسیار دور است.

بنابراین ضروری است مردم را از این حقیقت آگاه کنیم که دین خداوند (اسلام) دینی جامع و کامل و فراگیر است، هم چنان که می‌فرماید:

﴿ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَٰمَ دِينًا﴾ مائده/۳

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گام‌هایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.»

یقیناً دین خداوند (اسلام) برنامه‌ای کامل برای جوانب مختلف

زندگی اعم از جهان‌بینی، ایمان وعقیده، عبادت، اخلاق و منش و تشکیل خانواده می‌باشد، تمام این جوانب را در برگرفته و هیچ نقطه ابهام و جای هیچ سؤالی را بدون پاسخ باقی نگذاشته است، امّا

در سایر جوانب زندگی مانند سیاست، حکومت، جنگ و صلح و مسألهی اقتصاد و مسائلی از این قبیل که مربوط به جنبه مادّی زندگی هستند، قواعد کلی بنیاد نهاده است تا مردم را دست بسته و معلّق به سیستمی مشخص ننماید و مطابق زمان و مکان و پیشرفت انسان و اوضاع و شرایط، مسلمانان بتوانند در محدودهی شرع برای انجام امورات زندگی خود اجتهاد کنند. هنگامی که از شمولیّت و فراگیری اسلام سخن می‌گوییم، منظورمان این است که اسلام تمام جوانب زندگی را در بر می‌گیرد و برای تمام گرفتاری‌ها و دردها چاره‌جوئی کرده و درمان و علاج قرار داده است، چون خداوندی که آفرینندهی همهی هستی و موجودات بوده و از گذشته و حال و آیندهی انسان و تمام موجودات آگاه است و فقط او به خوبی می‌داند که چه چیزی برای انسان مفید است تا برنامهی زندگی او باشد و چه چیزی با فطرت و سرشت انسان هم‌خوانی دارد، بنابراین دین و برنامه‌ای که او برای انسان فرستاده جامع و کامل است و در تمام جوانب عقیدتی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و ... کم و کاستی در آن مشاهده نمی‌شود، خداوند متعال در سه سورهی «توبه/۳۳» و «فتح/۲۸» و «صف/۹» یک جمله را تکرار نموده است که می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِیٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِینِ ٱلۡحَقِّ﴾ (صف/۹)

«خدا است که پیغمبر خود (محمّد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است.»

در این آیات خداوند علیم اسلام را به دو کلمه‌ی (هدی) و (دین الحق) معرفی و توصیف نموده است، پس پیامبر ﷺ دین و شریعتی را با خود آورده است که پروردگار آن را با دو کلمه معرفی کرده است و آن دو کلمه عبارتست از: ۱ـ (هدی)، ۲ـ (دین الحق) مشخص است این دو با هم تفاوت دارند، هدی عبارتست از جنبه‌ی شخصی و خصوصیات دینداری، زیرا اسلام قبل از آنکه سیستم و برنامه زندگی باشد، هدایت و ایمان و عقیده و اخلاق و رفتار است و در شخص نمایان می‌شود، سپس این اشخاص دسته‌جمعی زندگی خود را تغییر می‌دهند و زندگی را بر اساس رضایت خدا منظم و مرتّب می‌کنند، آنگاه دین حقّ خدا برآورده می‌شود، پس هدایت در فرد و دین حق در اجتماع پدیدار می‌شود و انجام می‌گیرد، این حقیقتی است که در ذهن بسیاری از مردم کم رنگ شده است و سکولارها اکثراً از این روزنه و منفذ به ذهن مردم رخنه و نفوذ کرده و مردم را به سمت دموکراسی و کمونیسم و سوسیالیسم می‌کشانند و توجّه‌شان را به چپ و راست و این طرف و آن طرف جلب می‌کنند، مردم هم خیال می‌کنند با این حال هنوز مسلمانند، نمی‌دانند مسلمانی، فرمانبرداری از خداوند به تمام معنی و در تمام جوانب و مراحل زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی است؛ شریعتی که خدا به وسیله‌ی پیامبر ﷺ فرستاده فقط ویژه‌ی امورات شخصی نیست، آن‌چنان که در اروپا دین عیسی علیه‌السلام بعد از تحریف و تغییر این طور شد، بلکه دین محمدالمصطفی ﷺ هم

هدایت است و هم دین حق، هم به صورت فردی انجام می‌گیرد و هم در جماعت و ملّت. (یعنی هم جنبه‌ی فردی دارد و هم جنبه‌ی اجتماعی، و با عملی کردن هر دو جنبه، (هدی) و (دین حق) محقّق می‌گردد).

۱۴ـ گفتگو درباره‌ی مسائل جدید

اگر سیره‌ی پیامبر ﷺ و خلفای راشدین رضی الله عنهم را بنگریم، هرگاه مسأله یا رویدادی پیش آمده باشد، حتّی اگر جمعه هم نبوده مردم را در مسجد جمع نموده و درباره‌ی آن رُخداد و تغییر و تحوّل بحث کرده‌اند، آن چنان که پیامبر ﷺ در مسأله‌ی کسوف آفتاب، بعد از ادای نماز کسوف، خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: «خورشید و ماه دو آیه از آیات عظمت خدا می‌باشند، به خاطر مرگ و زندگی هیچ کس گرفته نمی‌شوند».[1]

هر مسأله و رویدادی پیش آمده باشد، پیامبر ﷺ و خلفای راشدین رضی الله عنهم از آن بحث کرده‌اند به خصوص در خطبه‌ی جمعه، پس خطبه‌ی جمعه باید بحث و گفتگو درباره‌ی زندگی مردم و رویدادهای پیش‌آمده در زندگی مردم باشد، به همین دلیل در اصل دوّم سخنرانی گفتیم، سخنران باید از زندگی مردم بسیار آگاه باشد، امروزه اتفاق می‌افتد استادی اهل علم است و اسلام‌شناسی به تمام

۱ ـ در صحیح بخاری آمده، چون در آن روز که آفتاب گرفته شد، ابراهیم پسر کوچک پیامبر ص فوت کرده بود، عدّه‌ای از مسلمانان گمان بردند که این دو واقعه با هم مرتبط هستند. پیامبر ص برایشان تبیین نمود که هیچ ربطی با هم ندارند! مؤلف .

معناست، اما نمی‌داند در میان مردم چه می گذرد و چه خبر است، به همین دلیل نمی‌تواند با مردم رابطه برقرار کند و آنان را تحت تأثیر قرار دهد و نمی‌تواند کاری برای رفع مشکلات انجام دهد؛ بلکه اساساً نمی‌داند مشکلات مردم چیست و مردم از چه چیزی می‌نالند و گرفتار کدام رویداد هستند و اوضاع و احوالشان چگونه است؟!

به درستی بحث‌کردن از رویدادهای روز و مسائلی که زنده و بر سر زبان‌ها است و مردم با آن دست و پنجه نرم کرده و گرفتار آن هستند، لازم و ضروری است، دیگر فرقی ندارد خیر باشد یا شر، ما نباید فقط مردم را سرزنش و سرکوب کنیم، بلکه بعضی مواقع اقتضا می‌کند مردم را ترغیب و تشویق کنیم، به عنوان مثال وقتی در ماه رمضان می‌بینیم که مردم عموماً برای انجام عبادات آستین بالا زده‌اند، شایستگی آن را دارند که ستایش و تقدیر شوند، یعنی اگر مردم کاری مثبت و مفید انجام دادند، تأیید شود، نه فقط مردم بلکه اگر حکومت نیز کار مثبتی انجام داد، تأیید شده و قدردانی گردد و اگر کار نادرستی انجام دادند، باید آن را عنوان کرد. یعنی خوب را خوب، و بد را نیز بد جلوه دهیم. «واقع‌بین باشیم» کارهای خوب و بد، در میان مردم رُخ می‌دهد، باید بر حسب توانمان در مقابل آن موضع گیری کنیم، اما باید مواظب باشیم، شخصیت کسی را به طور مشخّص خدشه‌دار نکنیم. در صحیح بخاری آمده که پیامبر ﷺ هرگاه از فردی اشتباهی سر می‌زد کسی را با سخنانش تحقیر و

شرمنده نمی‌کرد، مثلاً بفرماید: فلان کس این کار را انجام داد، بلکه می‌فرمود:

﴿مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَفْعَلُونَ كَذَا وَ كَذَا﴾

«کسانی هستند که چرا چنین و چنان می‌کنند؟!»

منظور این است که پیامبر ﷺ اگر می‌خواست که به اشتباهات مردم اشاره کند، هیچ وقت شخصیّت کسی را خُرد نمی‌کرد، بلکه به طور عموم مسأله را مطرح می‌کرد (الفاظ را عمومی به کار می‌برد). به درستی این مسأله بسیار مهم است، چون هیچ کس بدون خطا و اشتباه نیست، آن چنان که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَّاءٌ وَ خَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ﴾[1]

«تمام انسان‌ها خطا و اشتباه می‌کنند و بهترین خطاکاران توبه‌کنندگان هستند.»

۱۵ـ تأکید بر روشن کردن عقول و بیدار کردن قلوب

انسان دارای دو نیروی بسیار مهم است، به وسیله‌ی یکی از آنها اشیاء را کشف و درک می‌کند، که عقل نام دارد و به کمک دیگری چیزها را قبول یا رد می‌کند، چیزی را دوست دارد و یا از چیزی متنفّر می‌شود و آن دل و قلب است، نقطه ضعف فلاسفه این بود که تنها بر هشیاری عقل مردم تکیه می‌کردند، لذا می‌بینیم که افلاطون، ارسطو و سقراط مطالبی نوشته‌اند، با وجود اشتباهات،

۱ ـ به روایت ترمذی و امام احمد.

دارای مطالب مفید و خوب هم هستند، امّا این چیزهای مفید و خوب به قدر لازم در زندگی مردم مؤثر واقع نشده‌اند، چون فقط با نیروی عقل گفتگو کرده‌اند! نقطه ضعف اهل تصوّف[۱] هم این بوده است که بیشتر با دل و قلب مردم سر و کار داشته و عقل را فراموش کرده‌اند، فقط مشغول اصلاح قلب مردم بوده‌اند، امّا غافل از این که اگر دل و درون دارای عقلی روشن نباشد، به بیراهه می‌رود. به همین دلیل می‌بینیم از طریق برخی از متصوّفه، سخنان نسنجیده و افسانه و بدعت‌های فراوان وارد اسلام شده است.

آری! اسلام با عقل گفتگو می‌کند تا آن را روشن و منوّر گرداند، هم‌چنین با دل و درون گفتگو می‌کند تا آن را بیدار گرداند، به راستی عقل را باید بوسیله‌ی علم مفید و آیات الهی و احادیث نبوی منوّر و روشن گرداند و دل را نیز باید هوشیار و بیدار کرد تا با استفاده از رهنمودهای عقل، برای پندار و کردار و گفتار نیک محرّک انسان باشد، به همین خاطر می‌بینیم خداوند متعال هنگامی که از وظایف پیامبر ﷺ سخن می‌گوید در چهار آیه قرآن به یک شکل بحث می‌کند، دو مرتبه در سوره‌ی بقره، یک مرتبه در سوره‌ی آل‌عمران و یک مرتبه در سوره‌ی جمعه، وظایف اساسی پیامبر ﷺ را در چهار چیز خلاصه می‌کند:

﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ آل‌عمران/١٦٤

«(پیغمبری که) بر آنان آیات (کتاب خواندنی قرآن و کتاب

دیدنی جهان) او را می‌خواند، و ایشان را (از عقائد نادرست و اخلاق زشت) پاکیزه می‌داشت و بدیشان کتاب (قرآن و به تبع آن خواندن و نوشتن) و فرزانگی (یعنی اسرار سنّت و احکام شریعت) می‌آموخت.»

﴿يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾

«آیات تو را برایشان فرو خواند و کتاب (قرآن) و حکمت (اسرار شریعت و مقاصد آن) را بدیشان بیاموزد و آنان را (از شرک و اخلاق ناپسند) پاکیزه نماید.»

نکته‌ی قابل توجّه و حائز اهمیت این است که جمله‌ی «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» در تمام این آیه‌ها در صدر وظایف قرار دارد، چون قبل از هر چیز باید به وسیله‌ی آیات الهی، عقل مردم روشن شود، زیرا اگر انسان از جنبه‌ی عقلی آگاه نشود، نمی‌داند با دل چه چیزی را دوست بدارد و از چه چیزی متنفّر باشد، چه چیزی را قبول و چه چیزی را ردّ کند!! بعد از روشن‌شدن و تنویر عقل، بدون شکّ تزکیه‌ی نفس هم لازم است تا معلومات و آگاهی‌هایی که به وسیله‌ی عقل کشف و کسب شده‌اند ـ همانند آگاهی فلاسفه ـ فقط آگاهی محض ذهنی نباشند، بلکه باید آگاهی‌ها در قلب و دل نفوذ و رسوخ کنند و دانایی تبدیل به توانایی و شور تبدیل به شعور شود و انسان برطبق معلومات و آگاهی‌هایی که در ذهنش جمع شده است، دل و قلبش بیدار و هوشیار گردد و به سوی مقصدی که شریعت مشخّص نموده است، حرکت کند.

۱۶ـ تغییر لحن و سرعت گفتار برحسب موقعیّت

یکی دیگر از اصول سخنرانی که نباید آن را نادیده گرفت، تغییر

صدا و شیوه‌ی اظهارات برحسب سخن و مباحث مختلف می‌باشد.
خوب می‌دانید! یکنواخت‌بودن و عدم تنوّع در هر چیزی انسان را خسته می‌کند و برخلاف حکمت هم است مطلبی را که نیازمند عصبانیّت و حماسی بودن است، با نرمی و سستی بیان کرد، یا هنگامی‌که بحث از چیزی است که نیاز به حزن و اندوه دارد، آثار آن در چهره‌ات مشاهده شود؛ منظور این است سخنران باید برحسب موقعیّت و موضوع، صدا را بالا و پایین ببرد و تغییر دهد، نه این که سخنانش را از ابتدا تا انتها به یک شیوه بیان کند، چون بعضی اوقات خطیبی که بالای منبر می‌رود، از زمان شروع تا فارغ شدن از آن مخاطبین خود و نمازگزاران را دچار خستگی و کسالت می‌کند، به همین خاطر سخنران باید به گونه‌ای درست سخنرانی کرده و نوع سخنان خود را بشناسد، بعضی اوقات سخن نیازی به عصبانیّت و فریاد زدن ندارد، چنین مباش! و مطلبی نیازمند عطوفت و احساس مهربانی است، باید عطوفت و مهربانی در گفتارت پدیدار باشد، اگر نیازمند سخنی آهسته است، چنین کن! و بعضی موقع لزوم به عصبانیت و تندی است، بر حسب موقعیّت سخن بگو، پس برحسب موضوع و مناسبت، الحن و نوع صدا و شیوه‌ی

اظهاراتت را تغییر بده! این کار بستگی به حکمت و آگاهی دارد و نشانه‌ی حکمت و آگاهی است.

۱۷ـ پرهیز از کلمات و اصطلاحات نسنجیده و حرکات ناشایست

این هم یکی دیگر از اصول سخنرانی است و سخنران باید آن را

در خود محقّق کرده و از کلمات و تعابیر بی‌ادبانه و نازیبا و حرکات ناشایست پرهیز کند، در اینجا منظورم فقط هنگام سخنرانی است، وگرنه مسلمان باید همیشه با ادب و باوقار باشد، چنان که پیامبر ﷺ در تعریف و توصیف مؤمنان می‌فرماید:

﴿لَيْسَ الْـمُؤمِنُ بِالطعَّانِ و لا ا للعَّانِ و لا الفَاحِشِ و لا البَذِيِّ﴾ [۱]

«مؤمن، عیب‌جو و نفرین‌گر و ناسزاگو و تندخوی بداخلاق و بدزبان نیست.»

حقیقتاً باید بسیار هوشیار باشیم، سخنران نباید کلمات ناپسند را بالای منبر پیغمبر ﷺ به کار ببرد و نباید گفتار و کردار آن‌چنانی داشته باشد که مخاطبان از او انتقاد کنند که چگونه استاد چنین کلماتی را به کار می‌برد! چگونه بالای منبر پیامبر ﷺ چنین مطلبی مطرح می‌شود؟! سخنران باید هوشیار و بیدار باشد، چون بعضی کلمات در منطقه‌ای ناپسند و در منطقه‌ای دیگر این چنین نیست، باید از این مسأله هم آگاه بوده و عُرف مردم را در نظر بگیرد، سخنرانان باید آگاه باشند که یکی از مصادر قانون‌گذاری و ادلّه‌ی احکام، عُرف و عادت مردم است، عُرفی که مخالف قرآن و سنّت

---

۱ ـ به روایت بخاری در ادب، احمد، ابن‌حبّان و حاکم و سیوطی آن را صحیح دانسته‌اند.

پیامبر ﷺ نباشد، باید مراعات شده و در نظر گرفته شود، به درستی که خوش زبانی و اخلاق نیکو و وقار و ادب سخنران در اصلاح شخصیت و مؤثر واقع شدن سخنانش نقشی اساسی ایفا می‌کند. منظورم از حرکات ناشایست هم آن است که سخنران نباید بیش از حد صدایش را بالا ببرد، دست‌هایش را بیش از اندازه تکان دهد و به این طرف و آن طرف برود و اگر چیزی خنده‌دار گفته شد، با قهقهه بخندد...، این چیزها مناسب و شایسته خطیب و سخنران نیست.

۱۸ـ جسارت و شجاعت و حق گوئی

لازم است خطیب با حکمت و آگاهی حقایق را بیان کند، هر سخن و هر مطلب را در جای خود، عادلانه و منصفانه و از روی دلسوزی و غم‌خواری بگوید، به تأکید خطیب باید شجاع و حق‌گو باشد، اگر خطیب ترسو بوده و نتواند حق را بیان کند، نباید بالای منبر رسول الله ﷺ برود، به درستی منبر و جایگاه گفتگوی پیامبر ﷺ برای حق است امّا از روی انصاف؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَبْخَسُوا۟ ٱلنَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ﴾ اعراف/۸۵

«و اشیاء مردم را نکاهید (و حقوق ایشان را ضایع نکنید).»

بدون شک این آیه مورد بحث عامّ بر عام دلالت می‌کند، دانشمندان علم اصول می‌گویند:

«إنَّ خُصُوصَ ا لسَّبَبِ لا يَمْنَعُ شُمُولَ الـمَعْنَى»

«خاص بودن سبب، از عام بودن معنی جلوگیری نمی‌کند» پس اگر کسی خوبی و حسنی دارد، باید گفته شود، هم‌چنین نقاط ضعف و بدی‌هایش نیز گفته شود، یعنی باید حق گفته شود، امّا از روی دلسوزی و غم‌خواری و مقصودمان رسوا کردن مردم نباشد، دیگر فرقی ندارد حکومت است، یا حزب یا فردی بخصوص؛ بلکه مقصودمان باید دلسوزی و غم‌خواری برای آنان باشد.

بدون تردید حالت روحی و درونی سخنران بر مخاطبان بسیار تأثیرگذار است، اگر انسان دلش را نسبت به مخاطبین خود پر از حقد و کینه کند، سخنانش مؤثر واقع نمی‌شود، در آنان هم متقابلاً بغض و کینه به وجود می‌آید. حتی اگر کسی یافت شود که این صفات (بغض و حقد و کینه و تکبّر و حسادت) شایسته و مناسب وی باشد، به هیچ عنوان شایسته و مناسب شأن خطیبی نیست که بالای منبر پیغمبر ﷺ می‌ایستد و آیات و احادیث پیامبر ﷺ را می‌خواند، نباید بغض و کینه او را تحریک کرده و در سخنانش بی‌انصافی دیده شود؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَتَوَاصَوْاْ بِٱلْحَقِّ﴾

«و همدیگر را به تمسّک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند.»

ما باید نسبت به همدیگر مسؤول بوده و یکدیگر را به گفتنِ حق سفارش نماییم، پیامبر ﷺ در حدیثی که (ابوداود و احمد) روایت کرده‌اند، می‌فرماید:

﴿أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ﴾

«با فضیلت‌ترین جهاد، گفتن حق است پیش پادشاه ظالم و ستمکار».

در روایتی دیگر که (ابوداود و احمد) آن را نیز روایت کرده‌اند، می‌فرماید:

﴿سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ ــ أَفْضَلُ الشُّهَدَاءِ ــ حَمْزَةُ و رَجَلٌ قَامَ إِلَى سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَمَرَهُ وَ نَهَاهُ فَقَتَلَه﴾

«سرور شهیدان، حمزه است و کسی که در مقابل حاکم ظالمی می‌ایستد، پس او را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند سپس به دست حاکم کُشته می‌شود».

به درستی این دو حدیث بسیار قابل توجّه و نیازمند دقّت نظر هستند، ما بسیاری اوقات می‌پنداریم که جهاد فقط تیراندازی کردن در میدان نبرد است، در این دو حدیث، پیامبر ﷺ نمی‌فرماید یکی از اقسام جهاد، بلکه می‌فرماید: «أفضل الجهاد» بزرگترین و با فضیلت‌ترین جهاد، گفتن حق نزد پادشاه ظالم و ستمکار است، چون اگر سخن حق گفته شود، مردم هوشیار و بیدار خواهند شد، نباید فراموش کرد کسی که سخن حق می‌گوید، باید برای باج‌دادن و تاوان پس دادن هم آماده باشد، امّا در مقابل با این سخن حق، مردم پا برجا و پایدار و برقرار می‌مانند؛ اگر سخن حق و موضع‌گیری حق و مقابله کردن با باطل و ظالمان و ستمکاران از بین برود، به مثابه‌ی نابودی امّت است، همچنان که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿إذَا رَأَيْتَ أُمَّتِي تَهَابُ أَنْ تَقُولَ لِلظَّالِمِ أَنْتَ ظَالِمٌ فَقَدْ تودّع مِنْهَا﴾[۱]

«هرگاه امّتم را دیدی از این که به ظالمی بگوید ظالم، ترسید

با او وداع و خداحافظی شده و شیرازه‌اش از هم پاشیده شده است».

در حدیث دوّم می‌فرماید: «بزرگ شهیدان حمزه است و مردی که در برابر حاکمی ظالم قیام می‌کند و او را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و حاکم ظالم هم او را به قتل می‌رساند» این مرد همراه حمزه و بعد از حمزه می‌آید. « سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ و رَجَلٌ» در روایتی دیگر می‌فرماید: «سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ ثُمَّ رَجَلٌ» یک مرتبه بعد از حمزه رضی‌الله‌عنه می‌آید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم حمزه را سید الشهداء نامیده است که امتیازی بس بزرگ است، پس هرگاه چون افضل الجهاد انجام دهیم، در ردیف سید شهیدان قرار می‌گیریم و این کار باج‌دادن می‌خواهد، امّا نباید این باج دادن از گفتن حق منصرف‌مان گرداند؛ روش و شیوه‌ی گفتنِ حق نیز باید حق باشد، خداوند متعال در مورد قرآن در سوره‌ی اسراء می‌فرماید:

﴿وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ﴾[۲]

«و ما قرآن را بحق نازل کردیم ؛ و بحق نازل شد»

و در آن حق وجود دارد یعنی قرآن حق است و شیوه‌ی نزولش

۱ـ به روایت امام احمد، و هیثمی در جمع الزوائد می‌گوید: «رجالُه رجال الصحیح» یعنی راویانش، راوی احادیث صحیح هستند.

۲ـ أسراء/۱۰۵.

هم حق می‌باشد، ما نیز باید حق را با روش و شیوه‌ی صحیح و منطبق بر حق بیان کنیم. یکی از دانشمندان می‌گوید:

«أؤمر بِالـمَعْرُوفِ، بِالـمَعْرُوفِ، و إِنَّهُ عَنِ الـمُنْكَرِ لا بِالـمُنْكَرِ»

«با روش و شیوه‌ی نیکو و احسن به کار نیک دستور بده، و از کار بد نهی کن امّا نه با روش منکر و ناشایست».

۱۹ـ آمادگی کامل برای تحمّل هر نوع مشقّت در راه گفتن حق و نشان ندادن ضعف و عقب‌نشینی

آری برادران بزرگوار!

انسان حق‌گو و شجاع باید مطمئن باشد که به خاطر حق‌جویی و حق‌گویی دچار انواع بلا و مصیبت و گرفتاری و دردسر می‌شود و ظالمان و ستمکاران در مقابل حق‌گویی وی سکوت نمی‌کنند و دیر یا زود واکنش نشان می‌دهند، به همین دلیل است که خداوند حکیم در سوره‌ی عصر بعد از جمله‌ی:

﴿وَتَوَاصَوْاْ بِٱلْحَقِّ﴾

«یکدیگر را به حق سفارش کرده»

می‌فرماید: ﴿وَتَوَاصَوْاْ بِٱلصَّبْرِ﴾

«و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده‌اند!»

زیرا خداوند علیم و خبیر به خوبی می‌داند که حق گفتن و سفارش کردن به حق، از جانب اهل باطل برای حق‌گویان دردسر و گرفتاری ایجاد می‌کند، پس لازم است آنان هم با سپر صبر و

استقامت در مقابل موضع‌گیری اهل باطل مقاومت کنند، باز هم به همین دلیل لقمان رضی‌الله‌عنه در نصایح و پندهایش برای پسرش بعد از بحث امر به معروف و نهی از منکر، از استقامت و صبر در مقابل بلا وگرفتاری‌ها سخن می گوید، آن‌چنان که می‌فرماید:

﴿ يَٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱنۡهَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ﴾ لقمان/۱۷

«ای پسر عزیزم! نماز را برپا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد، شکیبا باش که این (یعنی صبر و شکیبایی در برابر مصایب و بلاها) از کارهای (اساسی و مهمّی) است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثبات ورزید!».

بدون شک کسی که منتظر بلا وگرفتاری است، هنگام دچار شدن به آن، اعتدال خود را حفظ می‌کند، خود را نمی‌بازد، متزلزل و سست و ضعیف نمی‌شود و عقب‌نشینی نمی‌کند.

امّا کسی که تحمّل باج دادن و هزینه کردن را نداشته باشد و در آغاز راه و با اوّلین ناراحتی به زانو در بیاید و متزلزل شده و خود را ببازد، واضح است که:

۱ـ در برابر حق گویی خویش بدهکار شده، موضع‌گیری مثبت خود را با یک موضع‌گیری باطل به پایان برده و هر چند سرآغاز خوبی داشته و قیام کرده، امّا در نیمه‌ی راه خسته شده و از پای افتاده و دوام نیاورده است. (و عاقبت کارش خیر نبوده است)

۲ـ ثابت نموده که حق‌گویی وی در مرحله‌ی اوّل فقط یک دل‌گرمی زودگذر و شوری بدون برنامه بوده است، پیشینان گفته‌اند «فلانی سوار کار نیست، بلکه اسب او را با خود برده است!!» کنایه از کسی است که کارش از روی انتخاب و آگاهانه نبوده است، بلکه احساساتی شده و کاری به ظاهر مهم از او صادر می‌شود.

بنابراین هرگاه حق را گفته و بر منبر پیامبر خدا ﷺ از خود شجاعت و رشادت نشان دادیم، بعد از آن موضع شجاعانه و جوانمردانه‌ی پایین منبر را نیز مدّ نظر داشته باشیم، تا اگر در حق‌گویی ایشان را الگو و سرمشق خود قرار داده‌ایم، در استقامت و تحمّل مشکلات و هزینه‌کردن در راه حق‌گویی و حق‌طلبی نیز او را سرمشق خود قرار دهیم، نه این که فقط از جنبه‌ی سخن و گفتار بالای منبر از او پیروی کنیم، ولی در امورات و کارهای پایین منبر راه او را گم کنیم.

﴿ لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴾ احزاب/۲۱

«سرمشق و الگوی زیبائی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا ﷺ برای شما است.»

اسوه بودن پیامبر ﷺ تمام جوانب زندگی را شامل می‌شود.

در پایان این بخش می‌گویم:

در حقیقت کسی که تعداد کمی سخن حق با تهدید و ترساندن یا مدّتی زندان، یا خوردن چند سیلی و چند ضربه شلاّق خود را ببازد و خود و دوستانش را سرگردان و درمانده کند ... با

این موضع ضعیف و نامبارک خود، به حدّی اسلام و مسلمانی و مسجد را نازیبا و بدمنظر می‌کند، که اگر ده سال هم حق گفته باشد، با این حال باز بدهکار شده و کاری کرده است که سود و فایده‌اش، سرمایه‌اش را بر باد داده است!! بنابراین هرکدام از ما که بر منبر پیامبر ﷺ برای مردم خطبه می‌خواند و مسلمانان را نصیحت می‌کند، شایسته است این دُعا را فراموش نکند:

«پروردگارا! کمکم کن تا آن چه که بر منبر می‌گویم هنگامی که از منبر پایین آمدم، با کردار بد و موضع‌گیری‌های نامناسب و اعمال ناشایست از بین نبرم و این آیات مبارک مشمول ما نگردد:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ۝٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ۝٣ ﴾ صف/۳-۲

«ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می‌گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟* اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد.»

که سرانجام مردم به سبب گفتار خوب ما به بهشت نائل گردند و خودمان به سبب اعمال بد و مخالف گفتارمان به دوزخ فرو رویم!

۲۰- لازم است خطیب دارای شخصیّتی والا، صادق، نیکو و با ثُبات باشد

به درستی گفتار و رفتار و کردار انسان قسمتی از شخصیّت اوست، شخصیّت انسان هرگونه باشد، گفتار و رفتارش نیز همین

طور است، واضح است اکثر علمای ما دارای شخصیّتی پاک و مبرّا هستند که می‌بایست خداوند را بر این نعمت شکر و سپاس گفت، امّا خطیب باید خود مراقب شخصیّت خود باشد و خوبی‌ها و

محاسنی که در گفتار بیان می‌کند، خودش در کردار مزین به آنها باشد و دارای صفات نیکو و پسندیده‌ی اسلامی بوده و نمونه‌ی پاکی و کمال اسلام باشد و اخلاق پسندیده اعمّ از تمام جوانب خداپرستی و عبادت شخصی و عمل صالح و ترجیح ندادن دنیا بر آخرت و عدالت و پرهیز از بدی‌ها و کردار ناروا و پایبندی به شرع در کانون خانواده و پرورش کودکان و غیره... در خود به صفت و خصلت تبدیل کند؛ چون خطیب تا درستکارتر باشد، مردم به او بیشتر اعتماد می‌کنند و سخنانش بیشتر بر مردم تأثیر می‌گذارد و باید بکوشد تعاملاتش با خانواده و همسایگان و محلّه و شهروندان و عموم مردم نشأت گرفته از شریعت خدا باشد تا در خطبه و دعوتگری موفق باشد و سخنانش مؤثر واقع شوند، گاهی اوقات به علت اینکه کنترل اوضاع همیشه در دست او نیست یکی از اعضای خانواده یا یکی از اقوام و خویشاوندان او نااهل می‌باشند ـ همچون نوح عليه السلام خودش پیامبر خدا بوده ولی پسرش کافر بوده است ـ امّا انسان باید مواظب خودش بوده و هوشیار باشد که آلودگی‌های اطرافیان، او را نیز آلوده و شخصیّت او را خدشه‌دار نکنند، همان طور که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡ ﴾
مائده/۱۰۵

«ای مؤمنان ! مواظب خود باشید (و خویشتن را از معاصی و گناهان به دور دارید و هوشیار باشید که آلودگی‌های جامعه شما را نیالاید)، هنگامیکه شما هدایت یافتید (و راه خداشناسی را در پیش گرفتید و دیگران را نیز به کار نیک خواندید و از کار بد باز داشتید) گمراهی گمراها ن به شما زیانی نمی‌رساند.»

به حقیقت از کوزه همان تراود که در اوست، یعنی به هر اندازه عقیده و عبادت و تقوا و تزکیه و اخلاق سخنران نیکو باشد سخنانش هم نیکو و مؤثر خواهد شد، پس باید در مرحله‌ی اوّل دُعا کنیم و از خدا بخواهیم و سپس بکوشیم تا شخصیّت خویش را کاملاً اسلامی گردانیم؛ وقتی که بر منبر پیامبر ﷺ می‌رویم واقعاً شایستگی و لیاقت آن جایگاه رفیع را داشته باشیم، هم‌چنان که در کتاب «زانایان = دانشمندان» بحث کرده‌ام اهل علم باید وجه امتیازشان از سایر مردم، عبادت زیاد، اخلاق پسندیده، تلاوت قرآن، ذکر و فکر بیشتر، زهد، عدل و عموم خوبی‌ها باشد، نه فقط با سخن بیشتر از مردم تشخیص داده شوند، چون اگر تنها سخنانمان از مردم بیشتر باشد، مردم تحت تأثیر ما قرار نمی‌گیرند و شایستگی بالای منبر پیامبر ﷺ رفتن را نیز نداریم.

پایان بخش عرایضم پندی است که می‌فرماید:

«عَمَلُ رَجُل فی ألف رَجُل أبْلَغُ من قَولِ ألْف رَجُل فی رَجُلٍ»

« تأثیر کردار یک نفر بر هزار نفر، از تأثیر گفتار هزار نفر بر یک نفر بیشتر است.»

از خداوند منّان خواستارم موفقیّت را نصیبمان گرداند تا با کردار و عمل و رفتار قبل از سخن و گفتار، دین خداوند متعال را به مردم بفهمانیم.

و صَلّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آله وَ صَحَبْهِ أجْمَعِینَ
و الحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ

شنبه ۲۰۰٦/۱۱/۱۱

اربیل

پایان ترجمه ۱۳۸۹/٦/۱۳ هجری شمسی
مصادف با ۱٤۳۱/۹/۲٦ هجری قمری
شب‌های قدر رمضا ن المبارک.
سقز ـ قیلسون

اندیشه ۲

مختصری از **زندگی نامه مؤلف**

علی باپیر وتمان در سال ۱۳۴۰ شمسی در استان سلیمانیه واقع در اقلیم کردستان

عراق دیده به جهان گشود و پس از طی مراحل تحصیل ابتدایی و متوسطه به دانشکده فقه اسلامی راه یافتند و قبل از ورود به دانشگاه به مدت یک ماه کل قرآن کریم را حفظ نموده است و پس از سپری کردن تحصیلات عالی به دلیل مبارزه سیاسی علیه رژیم بعث تحت تعقیب قرار گرفته وبه ناچار از کردستان عراق به کردستان ایران هجرت نموده و عطش حقیقت جویی او را وادار به ادامه تحصیل در حوزه های سنتی (حجره) کردستان می کند و در پایان نزد استاد فرهیخته و نامی ماموستامحمد عزیزی (به رده ره شی) بانه دروس متداول حجره های کردستان را با نبوغ قابل توجهی به اتمام می رساند و در این مدت علاوه بر تبحر در ادبیات کردی و عربی، در ادبیات فارسی هم تبحر خود آموخته ای پیدا می کند.ایشان پس از فارغ التحصیلی، فعالیتهای سیاسی و مجاهدانه و نظامی خود را علیه رژیم بعث از سر گرفت و مقاومت در منبر و محراب را به سنگرهای جبهه و جنگ منتقل نمود و در بیشتر احزاب اسلامی مبارز کردستان عراق جزء مؤسسین یا هیأت رئیسه بوده است . و برای اولین بارهم فرمانده نظامی لشکر حمزه کردستان می شود و برعلیه رژیم دیکتاتور بعث وارد کارزار می شود و در این میدان هم رشادتهای زیادی از خود نشان می دهد و پس از مدتی حزب جماعت اسلامی کردستان را رسما اعلام می کند و رهبری این حزب را تا به حال به عهده گرفته است. پس از سرنگونی رژیم بعث در سال ۲۰۰۳ به مدت ۲۲ ماه در زندان آمریکایی ها حبس می شود و در این مدت تألیفات زیادی را انجام می دهند. در سال ۲۰۱۰ طی انتخابات مردمی به مدت چهار سال به عنوان یکی از نمایندگان کردستان در پارلمان عراق حضور فعالی داشته است. فعالیتها و مبارزات سیاسی و نظامی و زندان، هیچگاه برای ایشان توجیه مناسبی نبوده جهت دوری از کتابخوانی و تحقیق و پژوهش، و بنابر این ویژگی منحصر به فرد، ایشان بیش از صد عنوان کتاب را به زبانهای کردی و عربی، در زمینه های علوم اسلامی و مسائل ملی و سیاسی به رشته تحریر در آورده و به همین دلیل عنوان روشنفکرترین سیاسی کرد را به خود اختصاص داده است.




978 600 95104 9 8